



جام جهانی فوتبال ۲۰۲۶ (صفحه ۷)

آلترناتیو کارگری (صفحه ۹)

سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی (صفحه ۱۰)

اثری از احمد شاملو (صفحه ۱۱)

سروده‌ای از نیما (صفحه ۱۱)

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

چشم اندازهای سیاسی در خاورمیانه

خاطرات ترزا نوچه

صفحه آخر

صفحه آخر

صفحه آخر

جهانی مشترک و ایرانی سوسیالیستی؛ تنها راه رهایی (۳)

به مناسبت صدمین سال تولد فیدل کاسترو

۱۳ اوت ۲۰۲۶، صدمین سال تولد فیدل کاسترو است؛ شخصیتی که بیش از نیم قرن در مرکز یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی قرن بیستم قرار داشت. فیدل برای بخش بزرگی از نیروهای کمونیست، انقلابیون و جنبش‌های ضدامپریالیستی جهان، تنها رهبر یک انقلاب در یک جزیره کوچک کارائیب نبود؛ او به نمادی از مقاومت در برابر سلطه امپریالیسم آمریکا تبدیل شد.

امروز، صد سال پس از تولد او و ده سال پس از مرگش، بازگشت به فیدل و انقلاب کوبا تنها به معنای برگزاری مراسم یادبود نیست. برای کمونیست‌ها، مسئله مهم‌تر این است که تجربه انقلاب کوبا را از منظر تاریخ مبارزه طبقاتی، رابطه میان استقلال ملی و سوسیالیسم، نقش حزب و دولت، مناسبات قدرت و

صفحه ۳

طبقه، یعنی انقلاب سوسیالیستی است. حاکمیت‌های کنونی نماینده طبقه سرمایه‌دارند. آن‌ها برای حفظ منافع خود با امپریالیست‌ها و انحصارات جهانی در تضادند و پرچم ملی برمی‌دارند، اما در مقابل جنبش‌های رهایی‌بخش و سوسیالیسم با امپریالیسم همسو می‌شوند. این وضعیت یکی از مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی-سیاسی ایران است که باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد و درس‌های لازم از آن گرفته شود. تجربه جنبش کارگری و کمونیستی ایران در صد سال گذشته، بر این حقیقت تاریخی مهر تأیید زده است.

رژیم جمهوری اسلامی که در برابر تجاوز آمریکا و اسرائیل در این جنگ تجاوزگرانه مقاومت کرده، هم‌اکنون با جنبش‌های عظیم کارگری و توده‌ای روبروست و در حل مشکلات اکثریت عظیم مردم ایران ناتوان است. این رژیم چگونه به وضعیت موجود پاسخ خواهد داد؟ آیا

صفحه ۲

اوضاع «نه جنگ، نه صلح» به سود اکثریت عظیم مردم ایران نیست. در عین حال، خاتمه دادن به تجاوز، خروج کلیه نیروهای امپریالیستی از منطقه، خروج اسرائیل از مناطق اشغالی و ایجاد کشور مستقل فلسطین، اهداف استراتژیکی هستند که زمان طولانی‌تر و تغییرات اساسی اجتماعی در سطح جهانی، منطقه‌ای و کشوری را طلب می‌کنند.

درست است که حاکمیت فاشیستی در کاخ سفید و سلطه نتانیاهوی نسل‌کش در اسرائیل — همراه با عملکرد جنایت‌کارانه آن‌ها در غزه و ایران، کودک‌کشی و تروریسم عربی — حتا حاکمیت‌های سرمایه‌داری را هم مجبور به موضع‌گیری علیه آمریکا و اسرائیل کرده است؛ اما امر رهایی ریشه‌ای و خلاص شدن از یوغ سلطه انحصارات مالی و جنگی سرمایه جهانی، نیازمند زمانی طولانی‌تر، سازمان‌یابی توده‌ها از پایین به رهبری طبقه کارگر و تحقق برنامه سیاسی این

کمونیست‌های ایران و نبرد برای هژمونی طبقاتی

جنبش‌های اجتماعی به خیابان باز می‌گردند

ایران همچنان در شرایط "نه جنگ نه صلح" به سر می‌برد و هنوز سرنوشت جنگ و وضعیت نه جنگ و صلح در هاله‌ای از ابهام است. در شرایط کنونی، در ایران و آمریکا و حتی کشورهای بزرگ، بحث بر سر چگونگی پایان جنگ با شدت در جریان است. جریان راست افراطی در آمریکا بر فشار بیشتر به ایران و همزمان ضربات مقطعی به ایران تأکید می‌کنند و حزب دموکرات ظاهراً مخالف جنگ و گران شدن زندگی مردم در آمریکا هستند. در ایران، جمهوری اسلامی بر ادامه مقاومت در زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی تأکید دارد و هر دو خود را برنده جنگ می‌بینند. در این اختلافات، نه در ایران و نه در آمریکا بحث تأثیر جنگ بر زندگی طبقات فرودست اجتماعی بسیار

صفحه ۶

پاسخ آسان، انداختن همه مسئولیت بر دوش سرکوب است. سرکوب واقعیت داشته و دارد. از ضربه به حزب کمونیست ایران و جنبش‌های انقلابی نخستین دهه‌های قرن گذشته تا سرکوب حزب توده، سازمان‌های انقلابی دهه‌های چهل و پنجاه، کشتار و زندان و مهاجرت گسترده نیروهای چپ پس از انقلاب، طبقات حاکم هرگز اجازه نداده‌اند سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر و کمونیست‌ها بدون هزینه پیش رود. اما اگر پس از یک قرن هنوز همه ضعف‌های خود را با سرکوب توضیح دهیم، در واقع از نقد خود گریخته‌ایم. دشمن وظیفه خود را انجام داده است؛ پرسش ما باید این باشد که ما وظیفه تاریخی خود را چگونه انجام داده‌ایم؟

تاریخ جنبش ما فقط تاریخ شکست نیست. حزب کمونیست ایران، تجربه گیلان و

صفحه ۴

بیش از یک قرن از نخستین تلاش‌های سازمان‌یافته کمونیست‌های ایران می‌گذرد. در این یک قرن، نسل‌هایی آمده‌اند، مبارزه کرده‌اند، زندان رفته‌اند، تبعید شده‌اند، جان باخته‌اند و نسل‌های دیگری پرچم آنان را برداشته‌اند. جنبش ما نه از کمبود فداکاری رنج برده است، نه از فقدان آرمان و نه حتی از کمبود سازمان‌هایی که خود را نماینده طبقه کارگر دانسته‌اند. با این همه، پرسشی تلخ همچنان در برابر ماست: چرا طبقه کارگر ایران، با همه وزن اجتماعی و نقش تعیین‌کننده‌اش در تولید و زندگی جامعه، هنوز از آن سازمان سیاسی و رهبری کمونیستی برخوردار نیست که بتواند نه فقط اعتراض کند، بلکه اکثریت مردم را حول یک برنامه مستقل گرد آورد و برای کسب قدرت سیاسی رهبری کند؟ چرا کمونیست‌های ایران، پس از این همه تجربه، هنوز اندر خم یک کوچه‌اند؟



جهانی مشترک و ایرانی سوسیالیستی؛ (۳).... بقیه از صفحه ۱

همچنان مانند گذشته به هرگونه سازمان‌دهی مستقل کارگری و هرگونه فعالیت متشکل سوسیالیستی با چماق سرکوب پاسخ می‌دهد؟ آیا راه همسویی با سرمایه جهانی و امپریالیسم آمریکا را در پیش می‌گیرد؟

حمله آمریکا و اسرائیل به ایران — که با هدف پیاده کردن نقشه دیرینه تجزیه ایران و «رژیم چنچ» در قالب سه حمله سراسری جنایت‌کارانه و قیام بورژوازی سلطنت‌طلب به رهبری رضا پهلوی صورت گرفت — به شکست انجامید؛ اما این جنگ بزرگ‌ترین لطمه‌ها را به توده‌های مردم ایران وارد کرده است. نه امپریالیسم و نه اسرائیل تن به شکست نداده‌اند و آمریکا همچنان به فشارهای اقتصادی و محاصره دریایی ایران ادامه می‌دهد. نمونه‌های پیروزمندانه‌ای در تاریخ تجاوزات امپریالیستی موجود است که در آن‌ها کمونیست‌ها با رهبری درست انقلابی، امر بد جنگ را به امری خوب تبدیل کرده‌اند.

اکنون کشور ما ایران بر سر دو راهی است. اسرائیل و آمریکا به آسانی تن به شکست نمی‌دهند و جناح‌های مختلف حاکمیت بورژوازی ایران نیز در رقابت با یکدیگر برای تسلط بر قدرت سیاسی در تهران و تنظیم مناسبات با واشنگتن درگیرند. با توجه به این اوضاع است که پرولتاریا و سوسیالیست‌ها باید برای گرفتن حق خود مبارزه کنند؛ چراکه در جامعه طبقاتی، حق گرفتنی است و به آسانی به دست نمی‌آید. در این مسیر، نقش اتحاد و تشکیل‌یابی نیروهای پرولتاریایی، انقلابیون کارگری و فرودستان تعیین‌کننده است. «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است». تحقق چنین وظیفه‌ای نیازمند برنامه‌ای سیاسی و مشخص بر اساس واقعیات عینی کنونی جهان، منطقه و ایران است.

امپریالیسم و تعرض آن برای ادامه سلطه بلامنازع
درک ماهیت و ویژگی‌های این وضعیت تاریخی مشخص، برای هر سوسیالیستی فوق‌العاده حائز اهمیت است؛ زیرا حلقه زنجیری است که در صورت در دست گرفتن محکم آن، کل زنجیره «چه باید کرد» به دست خواهد آمد. بحران چندبعدی و ساختاری سرمایه‌داری جهانی و تلاش مذبوحانه حاکمیت امپراتوری آمریکا برای حفظ هژمونی خود، ریشه بروز هرج‌ومرج‌ها و جنگ‌های کنونی جهان است.

سرمایه‌داری جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا (و نماینده سیاسی آن در کاخ سفید، ترامپ) در مراسم تأسیس آمریکا، علاوه بر دفاع از جنایات جنگی در غزه و ایران، رستاخیز مردم چین را — که پس از پیروزی انقلاب ۱۹۴۹ روی پای خود ایستاده و جامعه را از فقر و فلاکت نجات داده است — تعرضی سوسیالیستی و کمونیستی علیه نظام خود و جهان سرمایه‌داری

نامید و آشکارا استراتژی محاصره و فروپاشی آن را، همانند اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، هدف قرار داد.

بدون شک آمریکا در چنین استراتژی ماجراجویانه‌ای به هر وسیله‌ای دست می‌زند: تعرفه‌ها را تا ۱۰۰ درصد بالا می‌برد، گریبند را متعلق به خود می‌داند، می‌خواهد کانادا را به یک ایالت آمریکایی تنزل دهد و عمان را به بمباران تهدید می‌کند. در این استراتژی، تسلط بر غرب آسیا (خاورمیانه) یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها برای ادامه تسلط آمریکا بر جهان است.

خاورمیانه — که صاحبان قدرت در امپراتوری بریتانیا با مرکزیت انگلستان آن را نام‌گذاری کردند — منطقه‌ای تاریخی، بسیار متنوع و متضاد، لبریز از منابع زیرزمینی و دارای هزاران قوم، فرهنگ، زبان، فرقه مذهبی و ملیت با تمدن و زیست اجتماعی چند هزار ساله است.

ایران سرزمینی با ویژگی‌های برجسته همگانی است که زمینه‌های مشترکی با کل منطقه دارد. با توجه به موقعیت جغرافیایی، جمعیت نزدیک به ۱۰۰ میلیونی، و برخورداری از نیروی کار باشعور، ماهر و بااستعداد، ایران «شاه‌حلقه»‌ای است که همچنان محل جدال و رقابت‌های امپریالیستی، انحصارات مالی و مجتمع‌های نظامی جهان به شمار می‌رود؛ حلقه‌ای استراتژیک که در صف‌آرایی و سلطه بر جهان کنونی، نقش تعیین‌کننده‌ای در حفظ هژمونی ایفا می‌کند.

جامعه سرمایه‌داری و بحران‌زده کنونی ایران، خود مشتی از خرمن جهانی اقتصاد نئولیبرالیستی است که دست پنهان بازار همراه با مشت آهنین سرکوب توانسته است ضمن ایجاد بورژوازی حاکم، گورکنان خود یعنی جنبش کارگری و کمونیستی را نیز به وجود آورد. حاکمیت مطلقه سیاسی در بیش از صد سال گذشته، با پشت‌کردن به آرمان‌های انقلاب مشروطیت و زیر پرچم ضدیت با کارگران و سوسیالیسم، دیکتاتوری مطلقه و فردی را مستقر کرده است. در نتیجه، امروز ما در برابر تجاوزات آمریکا و اسرائیل با جامعه‌ای مواجه هستیم که مردم آن در فلاکت و زیر خط فقر به سر می‌برند.

درماندگی کل نمایندگان بورژوازی ایران — از سلطنت‌طلب‌ها گرفته تا لیبرال‌ها و اصول‌گراها — ناشی از برافراشتن پرچم ژنده سرمایه‌داری است. پرچمی که تا کنون نتوانسته نقش بازدارندگی ایفا کند و در آینده نیز نخواهد توانست. در جنگ تجاوزگرانه کنونی آمریکا و اسرائیل علیه ایران، ترامپ بر اساس ناتوانی همین طبقه حاکم، تضادهای درونی آن و حاکمیت اقتصاد سرمایه‌داری وابسته (با ویژگی‌های رانت‌خواری و نظامی‌گری)، هنوز به تغییر رفتار بورژوازی حاکم دل بسته است.

درست با حرکت از این واقعیات تاریخی و شرایط بحران ساختاری کنونی است که مسئولیت طبقه کارگر ایران و احزاب و سازمان‌هایی که خود را

بخشی از رستاخیز این طبقه می‌دانند، مشخص می‌شود. بورژوازی ایران در دوران انحصارات عظیم مالی و مجتمع‌های صنعتی پا به صحنه اجتماعی گذاشت و هرگز توانایی ایجاد جامعه‌ای شبیه به اروپا را نداشته و ندارد. تنها سوسیالیسم راه نجات است.

کجاست آن حزب کمونیست متحد و سراسری که از میان احزاب موجود کارگری، آشکارا و بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی، اراده تاریخی پرولتری را برای تحقق وظیفه براندازی نظام سرمایه‌داری، به زیر کشیدن قدرت سیاسی طبقه بورژوازی و جایگزینی طبقه کارگر محقق سازد؟

کجاست حزبی که بتواند به نیازمندی‌های طبقه کارگر و توده‌های مردم ایران بر اساس شرایط مشخص جامعه در مبارزه علیه ارتجاع داخلی، بورژوازی حاکم، امپریالیسم آمریکا، اسرائیل تجاوزگر و دست‌نشانندگان آن‌ها پاسخ دهد و برای پیروزی برنامه سیاسی طبقه کارگر مبارزه کند؟

کجاست حزب کمونیستی که پرچم انترناسیونالیستی را برافرازد، شعار «کارگران و خلق‌های جهان متحد شوید» را پیشاپیش صفوف خود به اهتزاز درآورد و همراه با دیگر جنبش‌ها و احزاب کارگری و کمونیستی، برای جهانی خالی از جنگ، ستم و امپریالیسم و برای استقرار سوسیالیسم مبارزه کند؟

در دورانی که طبقه سرمایه‌دار در طول حیات دو قرنی خود جهان را به لبه پرتگاه سوق داده و میلیارد‌ها انسان را به بردگانی برای یک لقمه نان تبدیل کرده است؛ در دورانی که توده‌ها در جهان و به‌ویژه در ایران به‌شدت معترض‌اند و برای تغییر وضعیت ستم‌دیدگی و استثمار خود توسط اقلیتی کوچک دست به اعتصاب و اعتراض می‌زنند؛ و در دورانی که ده‌ها تشکل پراکنده سوسیالیستی فعال‌اند و در تمام پیام‌هایشان از اتحاد عمل پایدار سخن می‌گویند، رفع این کمبود امری مبرم و عاجل است.

وظیفه امروز، مبارزه برای ایجاد حزبی از جنس خود طبقه کارگر، با استخوان‌بندی کارگری و تربیت کادرهای پیشرو است؛ کادرهایی که به سازمان‌دهی توده‌ها بپردازند، تئوری‌های انقلابی رهایی را با شرایط مشخص پیوند زنند و نیروی لایزال توده‌ها را به لشکری متحد، متشکل، آگاه و شکست‌ناپذیر علیه اقلیت سرمایه‌دار رانت‌خوار و نئولیبرال تبدیل کنند.

اوضاع برای حرکت به سوی یگانگی کمونیست‌ها مساعد است

خیزش‌های توده‌ای در دو دهه گذشته و اعتصابات و مبارزات طبقه کارگر در ایران، شرایط ذهنی را برای سازمان‌یابی و اتحاد بیشتر سوسیالیست‌ها فراهم ساخته است. اوضاع برای متحد شدن هر روز بهتر می‌شود. جوانان کمونیست باید با نسل‌های پیشین همراه و همسو شوند، تجربه آن‌ها را با انرژی و شادابی خود پیوند زنند و آن را به نیرو تبدیل کنند.

بیش از صد سال است که کمونیسم علمی به



به مناسبت صدمین سال تولد فیدل کاسترو... بقیه از صفحه ۱



به مناسبت صدمین سال تولد 100 سال تولد فیدل کاسترو 1926 - 2026

یک قرن از تولد مردی
که تاریخ کوبا را دگرگون کرد

“تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد.
من خود را نه یک رهبر،
بلکه یک سرباز می‌دانم
در راه آرمان آزادی و عدالت.”
Fidel Castro

انقلاب و منافع طبقات مالک، سرمایه‌داران و منافع امپریالیسم آمریکا، روند انقلاب را به سوی تغییرات عمیق اجتماعی سوق داد. اصلاحات ارضی، ملی‌کردن بخش‌های مهم اقتصاد، گسترش آموزش عمومی و کارزار مبارزه با بی‌سوادی از جمله اقداماتی بود که ساختار اجتماعی و اقتصادی کوبا را دگرگون کرد. در آوریل ۱۹۶۱، در شرایط حمله خلیج خوک‌ها و تشدید فشارهای آمریکا، فیدل رسماً ماهیت سوسیالیستی انقلاب را اعلام کرد. این لحظه از تاریخ انقلاب کوبا اهمیت ویژه‌ای داشت؛ زیرا انقلاب دیگر تنها مسئله سرنگونی یک دیکتاتور یا کسب استقلال سیاسی نبود، بلکه خود را در برابر نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم قرار داده بود.

از این منظر، انقلاب کوبا یکی از نمونه‌های مهم قرن بیستم برای بررسی رابطه میان مبارزه ضدامپریالیستی و مبارزه طبقاتی است. چرا فیدل به یک نماد جهانی تبدیل شد؟ فیدل در دوره‌ای از تاریخ ظهور کرد که استعمار و امپریالیسم در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین با جنبش‌های رهایی‌بخش گسترده‌ای روبه‌رو بودند.

مسئله ساختن جامعه‌ای غیرسرمایه‌داری بررسی کنیم.

فیدل کاسترو در ۱۳ اوت ۱۹۲۶ در کوبا متولد شد. در سال‌های جوانی وارد مبارزه سیاسی شد و در شرایط دیکتاتوری فولخنسیو باتیستا، به یکی از چهره‌های مبارز مخالف حکومت تبدیل گردید. حمله به پادگان مونکادا در سال ۱۹۵۳ شکست خورد و فیدل دستگیر شد؛ اما این شکست پایان مبارزه نبود. پس از آزادی و تبعید، او همراه با گروهی از مبارزان به کوبا بازگشت و مبارزه چریکی در سیرا مائسترا را سازمان داد. سرانجام در اول ژانویه ۱۹۵۹، رژیم باتیستا سقوط کرد و انقلاب پیروز شد.

از انقلاب ملی - ضد امپریالیستی تا انقلاب سوسیالیستی کوبا

اهمیت تاریخی انقلاب کوبا در این بود که یک جنبش انقلابی در حیط خلوت امپریالیسم آمریکا توانست دیکتاتوری وابسته را سرنگون کند و سپس در برابر فشار عظیم اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا مقاومت کند. انقلاب در ابتدا صرفاً با شعار ساختن یک جامعه سوسیالیستی آغاز نشد. اما تضاد میان اهداف

عنوان تئوری راهنما برای رهایی ستم‌دیدگان و استثمارشوندگان به ایران آمده و نقشی تعیین‌کننده در عمل و اندیشه برای شکل‌دادن به جامعه‌ای ایفا کرده که در آن «هیچ‌بودگان همه چیز گردند».

سه وظیفه اصلی برای اتحاد پایدار کمونیست‌ها تا رسیدن به حزبی سراسری و واحد در برابر ما قرار دارد:
اول:

مبارزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی پرولتری را در سرلوحه امور قرار دهیم. از اصل اساسی ماتریالیسم تاریخی - که توده‌ها سازندگان واقعی تاریخ‌اند - حرکت کنیم، اصول کمونیسم را با شرایط مشخص تلفیق دهیم و از هرگونه رویزیونیسم در اصول، اپورتونیسم در سیاست، و لیبرالیسم در تشکیلات و سبک کار دوری جویم.

دوم:

«چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است». با تمام توان به تقویت جنبش کارگری و ایجاد تشکل سراسری در ایران بپردازیم. در درون جنبش کارگری، به دور از هرگونه سکتاریسم و خودمرکزبینی، با تمامی گرایش‌های سوسیالیستی و کمونیستی بر اساس نیازها و خواست‌های کارگران همکاری کنیم و از حرکات فرقه‌گرایانه دوری گزینیم.

سوم:

از خواست توده‌ها حرکت کنیم و از هژمونی‌طلبی بوروکراتیک بپرهیزیم. درستی و نادرستی سیاست‌های خود را با معیار پذیرش آن‌ها از سوی توده‌ها بسنجیم. از جنبش‌های عملی و اجتماعی با تمام نیرو پشتیبانی کرده و برای پرورش کادرهایی که استخوان‌بندی این جنبش‌ها را تشکیل می‌دهند - با پیروی از پیوند توده‌ای به عنوان بهترین اصل مخفی‌کاری در شرایط امنیتی کنونی - مبارزه کنیم.

موارد زیر محتوای اساسی‌ترین خواست‌های توده‌هاست:

- * جنبش علیه جنگ تجاوزگرانه امپریالیسم آمریکا و اسرائیل
- * جنبش علیه فقر و فلاکت و برای تأمین معیشت توده‌های میلیونی
- * جنبش برای تأمین مسکن
- * جنبش برای بهداشت و درمان رایگان
- * جنبش برای آموزش همگانی و رایگان
- * جنبش برای رهایی زنان از تبعیض و ستم
- * جنبش برای حقوق برابر در ایران چندملیتی
- * جنبش برای ایرانی سبز و حفاظت از محیط‌زیست

مرگ بر امپریالیسم!

سرنگون باد نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی!
زنده باد سوسیالیسم!

محسن رضوانی

روند نه جنگ، نه صلح به ضرر مردم زحمتکش است



پیروزی انقلاب کوبا نشان داد که حتی در فاصله چند ده مایلی از خاک آمریکا نیز می‌توان علیه نظم سیاسی و اقتصادی مورد حمایت واشنگتن شورید.

کوبا به همین دلیل برای بسیاری از جنبش‌های انقلابی جهان به یک منبع الهام تبدیل شد. حمایت کوبا از جنبش‌های رهایی‌بخش در آفریقا، آمریکای لاتین و دیگر نقاط جهان نیز بخشی از این میراث است. در شرایطی که بسیاری از دولت‌های جهان سوم میان فشار قدرت‌های بزرگ گرفتار بودند، کوبا تلاش کرد سیاست خارجی خود را بر پایه استقلال سیاسی و مخالفت با استعمار و امپریالیسم قرار دهد البته برای یک مارکسیست، نباید این مسائل را صرفاً در سطح قهرمان‌سازی از یک رهبر توضیح داد. انقلاب‌ها را افراد به تنهایی نمی‌سازند. انقلاب محصول شرایط مادی، تضادهای طبقاتی، مبارزه توده‌ها و سازمان‌یافتگی سیاسی است. نقش فیدل را باید در همین بستر تاریخی فهمید.

فیدل و مسئله امپریالیسم

یکی از پایدارترین عناصر سیاست فیدل، مخالفت با سلطه امپریالیستی آمریکا بود. تحریم‌های طولانی‌مدت آمریکا علیه کوبا و فشارهای اقتصادی و سیاسی واشنگتن، بخش جدایی‌ناپذیری از تاریخ جمهوری کوبا پس از انقلاب بوده است. امروز نیز، در صدمین سال تولد فیدل، کوبا با بحران اقتصادی عمیقی روبه‌روست و فشارهای آمریکا همچنان یکی از عوامل مهم در شرایط دشوار اقتصادی این کشور محسوب می‌شود.

اما مخالفت با امپریالیسم به معنای چشم بستن بر مشکلات داخلی کوبا نیست.

یک دیدگاه مارکسیستی جدی نمی‌تواند هرگونه انتقاد از سیاست‌های دولت کوبا را به حساب تبلیغات امپریالیستی بگذارد. همان‌گونه که نمی‌توان فشار و محاصره امپریالیستی را نادیده گرفت، نمی‌توان مشکلات اقتصادی، ضعف‌های مدیریتی، محدودیت‌های سیاسی و تناقض‌های ساختاری تجربه کوبا را نیز انکار کرد.

دفاع از انقلاب کوبا با مقدس کردن دولت کوبا یکی نیست.

این تمایز برای چپ انقلابی اهمیت اساسی دارد.

مسئله دموکراسی و قدرت سیاسی

یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که تجربه کوبا در برابر مارکسیست‌ها قرار می‌دهد، مسئله رابطه میان حزب، دولت و توده‌های مردم است. انقلاب برای حفظ خود در برابر ضدانقلاب و مداخلات خارجی نیازمند سازمان سیاسی و قدرت دولتی بود. اما این واقعیت نباید به این نتیجه منجر شود که هر محدودیت سیاسی را می‌توان با ضرورت دفاع از انقلاب توجیه کرد. سوسیالیسم، اگر قرار است رهایی طبقه کارگر و زحمتکشان از مناسبات استثمارگرانه باشد،

نمی‌تواند صرفاً به مالکیت دولتی بر ابزار تولید محدود شود. مسئله مشارکت واقعی کارگران در تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی، کنترل اجتماعی بر قدرت، امکان نقد و اصلاح سیاست‌ها و نقش مستقل توده‌های مردم نیز بخشی از مسئله سوسیالیسم است.

این پرسش‌ها را نمی‌توان با شعار پاسخ داد. به همین دلیل، ارزیابی میراث فیدل باید همزمان دو جنبه را دربرگیرد: دفاع از حق مردم کوبا برای استقلال و حاکمیت در برابر امپریالیسم، و بررسی انتقادی مناسبات سیاسی و اقتصادی شکل‌گرفته در داخل کشور.

آیا بحران امروز کوبا میراث فیدل است؟

این پرسش امروز بیش از هر زمان دیگری مطرح است.

در صدمین سال تولد فیدل، کوبا با بحران جدی اقتصادی، کمبود سوخت و دارو و خاموشی‌های گسترده روبه‌روست. گزارش‌های اخیر از خاموشی‌هایی خبر می‌دهند که در برخی مناطق به بیش از ۲۰ ساعت در روز رسیده است. دولت کوبا نیز در سال ۲۰۲۶ مجموعه‌ای از اصلاحات اقتصادی را برای افزایش نقش سرمایه خصوصی و سرمایه‌گذاری خارجی تصویب کرده است؛ اصلاحاتی که نشان‌دهنده فشار شدید شرایط اقتصادی بر مدل اقتصادی موجود است.

اما ساده‌سازی این بحران و نسبت دادن تمام مشکلات کوبا به یک فرد یا یک سیاست نیز تحلیل مارکسیستی نیست.

اقتصاد کوبا دهه‌ها تحت فشار تحریم‌ها و محاصره اقتصادی آمریکا قرار داشته است. همزمان، وابستگی‌های اقتصادی تاریخی، ناکارآمدی‌های داخلی، ضعف بهره‌وری، مشکلات ساختاری اقتصاد دولتی و تصمیمات نادرست اقتصادی نیز در شکل‌گیری بحران نقش داشته‌اند.

فیدل را چگونه باید به خاطر آورد؟

فیدل کاسترو را نمی‌توان از تاریخ انقلاب کوبا جدا کرد و انقلاب کوبا را نیز نمی‌توان از تاریخ مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی قرن بیستم جدا کرد.

او در دورانی ظهور کرد که امپریالیسم آمریکا در آمریکای لاتین نقش تعیین‌کننده‌ای داشت و دولت‌های وابسته و دیکتاتوری‌های نظامی یکی پس از دیگری سرکوب جنبش‌های مردمی را بر عهده داشتند.

اهمیت فیدل در این بود که نشان داد یک ملت کوچک می‌تواند در برابر قدرتی بسیار بزرگ‌تر ایستادگی کند

میراث فیدل و وظیفه کمونیست‌ها

امروز که صد سال از تولد فیدل می‌گذرد، مهم‌ترین ادای احترام به او تکرار شعارهای گذشته نیست.

ادای احترام واقعی به تجربه انقلاب کوبا، مطالعه جدی آن است.

باید پرسید:

چگونه یک جنبش انقلابی توانست قدرت سیاسی را در دست بگیرد؟

چگونه در برابر فشار امپریالیستی مقاومت کرد؟ چه عواملی باعث شد دستاوردهای مهم اجتماعی در آموزش و بهداشت ایجاد شود؟

چه تناقض‌هایی در ساختار اقتصادی و سیاسی آن شکل گرفت؟

رابطه میان دولت و طبقه کارگر چگونه تحول یافت؟

و مهم‌تر از همه، چگونه می‌توان از تجربه کوبا برای مبارزات امروز طبقه کارگر و زحمتکشان جهان آموخت؟

در جهانی که سرمایه‌داری جهانی با بحران‌های پی‌درپی روبه‌روست، جنگ‌ها و رقابت‌های امپریالیستی گسترش یافته‌اند و بخش بزرگی از بشریت با فقر، استثمار و ناامنی اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌کند، مسئله مبارزه برای جامعه‌ای عاری از استثمار همچنان به قوت خود باقی است.

از این زاویه، تجربه انقلاب کوبا هنوز ارزش مطالعه دارد.

نه برای تکرار مکانیکی آن، بلکه برای فهمیدن آن. نه برای ساختن اسطوره، بلکه برای آموختن از تاریخ.

و نه برای تقدیس فیدل، بلکه برای فهمیدن اینکه چگونه یک انقلاب کوچک توانست برای دهه‌ها در برابر یکی از قدرتمندترین نظام‌های امپریالیستی جهان ایستادگی کند.

کانی شهریور ۱۴۰۵

کمونیست‌های ایران و نبرد برای....

بقیه از صفحه ۱

جنبش جنگل، گسترش جنبش کارگری در دهه بیست، سازمان‌یابی کارگران نفت، نفوذ گسترده حزب توده در میان کارگران و روشنفکران و سپس نقش اعتصابات سراسری، به‌ویژه کارگران نفت در انقلاب ۱۳۵۷، هر یک در شرایط متفاوت نشان دادند که اندیشه‌های رهایی‌بخش هنگامی که با حرکت واقعی مردم پیوند می‌خورند، می‌توانند از حلقه‌های محدود روشنفکری بیرون آیند و به نیروی مادی تبدیل شوند. شوراهای کارگری انقلاب نیز، با همه محدودیت‌هایشان، نشان دادند که طبقه کارگر فقط نیروی اعتراض نیست؛ در لحظات بحرانی می‌تواند به عرصه تصمیم‌گیری، کنترل و اداره قدم بگذارد.

اما همین تاریخ، سوی دیگر مسئله را نیز به ما نشان می‌دهد. قدرت اجتماعی به خودی خود به رهبری سیاسی تبدیل نمی‌شود. انقلاب ۱۳۵۷



جنبش است. اما برخورد قاطع با انحراف نیز نباید با حذف حامیان یک نظر یا تبدیل اختلاف نظری به دشمنی سیاسی اشتباه گرفته شود. ما باید یاد بگیریم علیه یک خط سیاسی بی‌امان مبارزه کنیم و در همان حال، هر جا منافع واقعی طبقه و مردم ایجاب می‌کند، با نیروهایی که با آنها اختلاف داریم کار مشترک انجام دهیم. اگر نتوانیم این دو را همزمان انجام دهیم، چگونه می‌خواهیم فردا جامعه‌ای با میلیون‌ها انسان و صدها گرایش با منافع متفاوت را رهبری کنیم؟

هژمونی پرولتری نیز دقیقاً در همین میدان ساخته می‌شود. هژمونی به معنای کنار زدن همه دیگران و نشستن طبقه کارگر بر صندلی فرماندهی نیست. هیچ طبقه‌ای با اعلامیه رهبر جامعه نمی‌شود. رهبری هنگامی به دست می‌آید که بخش‌های وسیع مردم در تجربه خود دریابند برنامه‌ای که طبقه کارگر پیش می‌گذارد، از برنامه دیگر نیروها توان بیشتری برای حل مسائل جامعه دارد.

از این رو برنامه پرولتری نمی‌تواند فقط برنامه کارگران برای کارگران باشد. طبقه‌ای که می‌خواهد رهبری کند باید برای جامعه پاسخ داشته باشد: برای دستمزد و امنیت شغلی، اما همچنین برای مسکن؛ برای تولید و صنعت؛ برای کشاورزی؛ برای آموزش و درمان؛ برای زنان و جوانان؛ برای حقوق ملیت‌ها؛ برای آزادی‌های سیاسی؛ برای محیط زیست؛ برای استقلال ملی؛ برای رابطه ایران با جهان؛ و برای اینکه توسعه اقتصادی کشور در خدمت چه کسانی و تحت کنترل چه نیروهایی قرار گیرد.

تمایز گفتمان پرولتری با دیگر گفتمان‌ها نیز در همین پاسخ‌ها آشکار می‌شود. در برابر لیبرالیسمی که آزادی را از مناسبات مالکیت جدا می‌کند، ما باید آزادی سیاسی را با قدرت اقتصادی مردم پیوند دهیم. در برابر نئولیبرالیسمی که بازار را داور نهایی زندگی جامعه می‌داند، باید حق جامعه بر ثروتی را که خود تولید کرده است قرار دهیم. در برابر ناسیونالیسمی که استقلال را بدون عدالت اجتماعی می‌خواهد، باید نشان دهیم استقلال که توده‌های مردم از ثمرات آن محروم باشند پایه‌ای پایدار ندارد. و در برابر آن «چی» که مسئله ملی و امپریالیسم را مزاحم مبارزه ناب طبقاتی می‌بیند، باید تأکید کنیم که طبقه کارگر دقیقاً با رهبری مبارزات بزرگ ملی و دموکراتیک است که ظرفیت خود برای رهبری کل جامعه را به اثبات می‌رساند.

از اینجا رابطه حل تضاد عمده با افق سوسیالیستی روشن‌تر می‌شود. سیاست پرولتری نمی‌تواند از توده‌ها بخواهد از مسئله‌ای که امروز زندگی و موجودیت آنان را تعیین می‌کند

اما حضور در مبارزه ملی نیز به معنای ذوب شدن در سیاست دیگر طبقات نیست. همین‌جا یکی از دشوارترین مسائل سیاست پرولتری مطرح می‌شود. کارگران، دهقانان، تولیدکنندگان کوچک، اقشار میانی، روشنفکران، بورژوازی متوسط و حتی در شرایطی بخش‌هایی از طبقات مرفه ممکن است در برابر تجاوز خارجی یا سلطه امپریالیستی منافع مشترکی پیدا کنند. سیاست کمونیستی نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند یا با انحصارطلبی هر نیروی غیرپرولتری را از جبهه مبارزه براند. هر نیرویی که در عمل ظرفیت مثبتی در این مبارزه دارد باید امکان ایفای نقش خود را داشته باشد.

اما اشتراک در یک تضاد به معنای یگانگی منافع تاریخی نیست. طبقه کارگر باید بتواند در گسترده‌ترین اتحاد ممکن شرکت کند، بی‌آنکه برنامه، سازمان و افق مستقل خود را کنار بگذارد. **اتحاد بدون کنار گذاشتن پرچم مستقل طبقاتی؛ استقلال بدون انزوا.** این شاید یکی از دشوارترین آزمون‌های یک خط‌مشی واقعاً پرولتری باشد.

درست در همین نقطه است که اپورتونیسم راست و «چپ»، با وجود ظاهر کاملاً متضادشان، به نتایج مشابهی می‌رسند. اپورتونیسم راست به نام واقع‌بینی، عقلانیت، اتحاد یا صلح، استقلال سیاسی طبقه کارگر را قربانی می‌کند. در برابر فشار خارجی ممکن است راه نجات را در سازش و ادغام در نظم مسلط جهانی جست‌وجو کند، یا در داخل، به نام اتحاد، نقد طبقاتی را کنار بگذارد و طبقه کارگر را به نیروی ذخیره سیاست دیگران تبدیل کند.

اپورتونیسم «چپ» از سوی دیگر با عبارت‌های بسیار رادیکال ظاهر می‌شود. هر سازشی را خیانت، هر اتحاد موقتی را دنباله‌روی و هر تشخیص مرحله را عدول از انقلاب می‌خواند. تضاد کار و سرمایه را چنان از مجموعه مناسبات واقعی جامعه جدا می‌کند که دیگر قادر به دیدن حرکت زنده تاریخ نیست. برای او کافی است همه نیروهای غیرپرولتری را در یک سوی خط قرار دهد و خود را در سوی دیگر، حتی اگر در آن سوی خط جز چند محفل و سازمان کوچک کسی باقی نمانده باشد.

یکی استقلال را در اتحاد قربانی می‌کند و دیگری اتحاد را به نام استقلال ناممکن می‌سازد. یکی طبقه کارگر را به دنبال دیگران می‌کشانند و دیگری آن را از متحدان بالقوه‌اش جدا می‌کند. **نتیجه سیاسی هر دو می‌تواند یکسان باشد: واگذاری میدان رهبری جامعه به نیروهای دیگر.**

مبارزه با این دو انحراف یک جدال لفظی میان گروه‌های کمونیستی نیست. مسئله آینده یک

یک انقلاب واقعی و حاصل ورود میلیون‌ها انسان به میدان سیاست بود. کارگران در فلج کردن دستگاه اقتصادی و سیاسی رژیم سلطنتی نقشی تعیین‌کننده داشتند؛ اما طبقه کارگر فاقد حزب واحد، نیرومند و ریشه‌داری بود که بتواند این قدرت پراکنده را به یک برنامه سیاسی و آلترناتیو سراسری تبدیل کند. طبقه در انقلاب حضور داشت، اما نتوانست هژمونی خود را بر انقلاب اعمال کند. این تمایز برای فهم مسئله امروز ما حیاتی است.

اینجاست که مسئله خط‌مشی از مسئله تشکیلات مهم‌تر می‌شود. گاه چنین تصور شده که مشکل اصلی کمونیست‌های ایران پراکندگی است و اگر سازمان‌های موجود به نحوی در یک تشکیلات گرد آیند، مسئله حزب حل خواهد شد. تجربه چند دهه تلاش برای وحدت نشان داده است که چنین نیست. نمی‌توان اختلاف بر سر ماهیت جامعه، تضادهای آن، مرحله مبارزه، نیروهای انقلاب، مسئله امپریالیسم، رابطه مبارزه ملی و طبقاتی، متحدان طبقه کارگر و راه کسب قدرت را با یک توافق تشکیلاتی پوشاند. وحدتی که بر خط‌مشی روشن استوار نباشد، یا به سرعت فرو می‌پاشد یا اختلافات را در زیر سقف یک سازمان بازتولید می‌کند.

در واقع پرسش بجای «چگونه متحد شویم؟» این است که **حول کدام تحلیل، کدام برنامه و کدام خط‌مشی متحد شویم؟**

مارکسیسم از تحلیل مشخص شرایط مشخص آغاز می‌کند. این حکم ساده بارها تکرار شده، اما شاید کمتر از هر اصل دیگری جدی گرفته شده باشد. نمی‌توان چند حکم عام درباره تضاد کار و سرمایه، انقلاب و سوسیالیسم را برداشت و بدون شناخت آرایش واقعی نیروها بر جامعه ایران منطبق کرد. تضادهای جامعه همگی واقعی‌اند، اما در هر مرحله وزن و جایگاه یکسان ندارند. هنر سیاست انقلابی دقیقاً در تشخیص آن حلقه‌ای است که در لحظه معین، مجموعه زنجیر تضادها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اگر در شرایطی معین، استقلال کشور، مقابله با تجاوز، مداخله و سلطه امپریالیستی به مسئله عمده‌ای در برابر اکثریت مردم تبدیل شود، طبقه کارگر نمی‌تواند با این استدلال که تضاد نهایی ما با سرمایه است از این میدان کنار بکشد. واگذاری مبارزه ملی به دیگر طبقات نه نشانه استقلال طبقاتی، بلکه چشم‌پوشی از میدان مبارزه برای هژمونی است. طبقه‌ای که می‌خواهد جامعه را رهبری کند باید قادر باشد در بزرگ‌ترین نبردهای جامعه حضور یابد و برای آنها پاسخ خود را ارائه کند.

دستها از خاورمیانه کوتاه



جنبش‌های اجتماعی به خیابان باز.... بقیه از صفحه ۱

کمرنگ است؛ آنچه در آمریکا بر سر گران شدن بنزین به عنوان تبلیغات ضد جنگ به جریان افتاده، بیش از پیش جهت انتخابات قریب الوقوع در آمریکاست. مسئله در آمریکا بیشتر سود کمپانیهای آمریکا اعم از نظامی و تکنولوژیکی مورد توجه قرار میگیرد و ایران که قبلاً هم دچار بحران اقتصادی و اجتماعی بوده، در محدودیت شدید و محاصره اقتصادی بیش از پیش درگیر مشکلات اقتصادی، نظامی و سیاسی است.

ایران در حال تلاش برای بازدارندگی نهایی در برابر آمریکا است و آن را در تکامل سلاحهای نظامی و ساختارهای قدرت میبیند. فشار آمریکا بر ایران که از قبل با تحریمهای اقتصادی شروع شده بود، تشدید شده است و آمریکا با محاصره اقتصادی، فشار به متحدین برای توقف معاملات اقتصادی با ایران، تلاش برای ناامن کردن راههای زمینی بارگزاری به کشورهای همسایه ایران، ایجاد پیمانهای مخالف با جمهوری اسلامی، حفظ فضای نه جنگ و نه صلح و بالاخره جنگ سایبری را دنبال میکنند. از طرف ایران، بالا بردن هزینه جنگ برای آمریکا، بستن تنگه هرمز برای صدور نفت و کالاهای پتروشیمی، جدا کردن کشورهای عربی از آمریکا، کوبیدن بر طبل پیروزی در جنگ و بازسازی سریع ضربات نظامی و تا حدی غیرنظامی، آمادگی برای جنگی تازه، و ایجاد مشکلات سیاسی در جهت بی اعتبار کردن هژمونی آمریکا در دستور کار است.

روشن است که نقشه آمریکا برای ویرانسازی اقتصاد ایران، ایجاد ناآرامیهای اجتماعی و مجبور کردن ایران به تسلیم در برابر خواستهای آمریکا است، بویژه که جمهوری اسلامی رژیمی است که کاملاً مورد اعتراضات عمومی مردم است؛ رژیمی که در طی ۴۷ سال هیچگونه حقی برای فروستان جامعه قائل نشده است و آنچه را مردم به دست آورده اند با فشار جنبش اجتماعی در کف خیابانها بوده است. وضعیت نه جنگ و نه صلح تا زمانی که تابآوری اقتصادی وجود داشته باشد، هنوز تعیین کننده نیست؛ این وضعیت وقتی به بحران و ویرانسازی منجر میشود که ایران تابآوری اقتصادی خود را از دست داده و دو فشار همزمان جنگ و بحران اجتماعی و اعتراضات اجتماعی باعث بهم خوردن تعادل نظامی-اقتصادی شده و ایران را وادار به تسلیم در برابر خواست آمریکا کند. به هر حال، محاصره دریایی ایران از طرف آمریکا و بستن تنگه هرمز از طرف ایران، برای هر دو کشور دارای نکات مثبت و منفی متعددی است که برای باز شدن این

آزادی، استقلال و کرامت انسانی متوقف نشده است. نسلهای تازه‌ای وارد میدان می‌شوند و تجربه‌های تازه می‌آفرینند. سرمایه‌داری نیز هیچ‌یک از تضادهایی را که کمونیسم از دل آنها زاده شد حل نکرده است؛ در بسیاری زمینه‌ها آنها را عمیق‌تر کرده است.

پس مسئله این نیست که آیا زمینه برای یک جنبش نیرومند کمونیستی وجود دارد یا نه. مسئله این است که آیا ما قادر خواهیم بود از تجربه یک قرن مبارزه، پیروزی و شکست بیاموزیم و خود را برای وظایف این دوران دگرگون کنیم؟

اگر بتوانیم از دنباله‌روی راست و انزوای «چپ» عبور کنیم؛ اگر بتوانیم تحلیل مشخص را جایگزین فرمولهای منجمد کنیم؛ اگر وحدت را بر اصول، خطمشی و برنامه استوار کنیم؛ اگر در مبارزه ملی وسیع‌ترین نیروهای ممکن را گرد آوریم بی‌آنکه پرچم مستقل طبقه کارگر را زمین بگذاریم؛ اگر به جای ادعای هژمونی برای کسب آن در میدان واقعی جامعه مبارزه کنیم؛ و اگر کمونیسم بار دیگر در میان کارگران و زحمتکشان به نیرویی زنده و مادی تبدیل شود، آن‌گاه «اندر خم یک کوچه» سرنوشت محتوم ما نخواهد بود.

راه دشوار است، اما آینده تابناک. شکست‌های گذشته حکم ابدی تاریخ نیستند؛ درس‌های تاریخ‌اند. نیرویی که قادر باشد از شکست‌های خود بیاموزد، هنوز شکست نخورده است.

کمونیست‌های ایران می‌توانند از این کوچه بیرون آیند؛ نه در انتظار معجزه، نه با اعلام یک حزب دیگر، بلکه با ساختن خطی که حقیقت خود را در مبارزه واقعی مردم اثبات کند، اعتماد طبقه کارگر را به دست آورد و بتواند اکثریت کار و زحمت را برای حل مسائل امروز و گشودن راه فردای سوسیالیستی گرد آورد.

آن روز، مسئله دیگر این نخواهد بود که چه کسی خود را پیشاهنگ می‌نامد. پیشاهنگ را تاریخ مبارزه، اعتماد توده‌ها و توانایی رهبری آنان تعیین خواهد کرد.

صفا شهریور ۱۴۰۵

بگذرند و مستقیماً به مسئله نهایی سوسیالیسم بپردازند. هنر خطمشی انقلابی در یافتن همان حلقه‌ای است که میلیون‌ها انسان امروز قادرند آن را بگیرند و در جریان مبارزه برای حل آن، سازمان‌یافته‌تر، آگاه‌تر و آماده‌تر برای گام بعدی شوند. حل تضاد عمده پایان مبارزه نیست؛ باید میدان مساعدتری برای تعمیق دموکراسی، گسترش سازمان‌یابی مردم، محدود کردن قدرت سرمایه بزرگ و پیشروی به سوی تحولات عمیق‌تر اجتماعی و سرانجام سوسیالیسم فراهم آورد.

اما چه نیرویی این خطمشی را به قدرت مادی تبدیل می‌کند؟ باز به مسئله حزب می‌رسیم.

حزب کمونیست را نمی‌توان اعلام کرد. چند ده یا چند صد کمونیست می‌توانند سازمانی تشکیل دهند، برنامه بنویسند و کمیته مرکزی انتخاب کنند، اما نام «حزب» رابطه آنان را با طبقه تغییر نمی‌دهد. حزب واقعی هنگامی شکل می‌گیرد که پیشروان طبقه کارگر، کمونیست‌های آگاه و مبارزات واقعی توده‌ها در یک روند تاریخی به یکدیگر پیوند بخورند.

این سخن به معنای انتظار منفعلانه برای پیدایش خودبه‌خودی حزب نیست. برعکس، کمونیست‌ها باید از هم‌اکنون نظریه تولید کنند، خطمشی تدوین کنند، سازمان بسازند، کادر پرورش دهند، در جنبش‌های واقعی حضور یابند و برای وحدت کمونیست‌ها مبارزه کنند. اما جهت حرکت باید عوض شود. سؤال اصلی نباید این باشد که چگونه «سازمان خود» را به حزب تبدیل کنیم؛ باید پرسید طبقه کارگر ایران برای کسب قدرت به چه حزب کمونیستی نیاز دارد و ما برای ساختن آن چه باید بکنیم؟

این تغییر پرسش کوچک نیست. ممکن است تمام شیوه فعالیت ما را تغییر دهد.

اگر پس از دهه‌ها انشعاب، اتحاد، جدایی، جبهه، نشست، قطعنامه و دوباره انشعاب هنوز بخش بزرگی از طبقه کارگر این سازمان‌ها را بیان سیاسی مبارزه خود نمی‌داند، باید شجاعت نگاه کردن به آینده را داشته باشیم. نمی‌توان دائماً از طبقه خواست به سوی ما بیاید. زمانی نیز باید پرسید چرا ما نتوانسته‌ایم به سوی طبقه برویم و در درون حرکت واقعی آن ریشه بدوانیم.

با این همه، هیچ‌یک از این دشواری‌ها دلیلی برای نومیدی نیست. برعکس، شاید برای نخستین بار پس از سال‌های طولانی، بسیاری از توهّمات گذشته فرو ریخته و پرسش‌های واقعی با صراحت بیشتری در برابر ما قرار گرفته‌اند. طبقه کارگر ایران از میان نرفته است؛ گسترده‌تر و متنوع‌تر شده است. مبارزه برای نان، کار، مسکن،



شاید ننگ آورترین برگزاری گردهمایی و مسابقه جهانی در زمینه های گوناگون، جام جهانی فوتبال ۲۰۲۶ باشد، با توجه به این که فیفا (فدراسیون جهانی فوتبال) دچار فساد های مالی و مافیایی بود. هرچند که نتیجه مسابقه پایانی آن میان آرژانتین سفارش و پشتیبانی شده و اسپانیا با ۱/۱۲ تا ۱/۵ میلیارد بیننده تلویزیونی به سود اسپانیا پایان یافت و آبی بود که بر دل آتش گرفته سدها (صدها) میلیون و شاید میلیاردها تن پیگیر کنندگان این مسابقات در سراسر جهان ریخت، اما ننگین بودن آن جای پای خود را در افکارها برجای گذاشت. درخور توجه است که گردش پول در این بازی ها از نخست تا پایان بیش از چهل میلیارد دلار، که میان یازده تا چهارده میلیارد در دست فیفا بود و یک و نیم میلیارد دلار در مسابقه نهایی، حضور در استادیوم ها شش و نیم میلیون تن، بینندگان تلویزیونی شش میلیارد و پانصد (پانصد) هزار تن و بازدید ویدئویی با ابزار دیجیتال بیست میلیارد تن بودند!

بیدادگری سیاست حاکم بر این مسابقات جهانی از همان آغاز به روشنی دیده می شد، حتی مفسران ورزشی و قهرمانان نامدار، از گذشته و حال، در هنگام و یا در پایان هر مسابقه با شگفتی درباره نادرستی و ندیدن خطاهای بازیکنان غربی از سوی داور و گروه «وار» (Var)، که مسئولیت بازدید و آگاه کردن داور از خطایی نادیده شده و ناروشن را دارند، سخن می راندند، میلیون ها تن پس از هر مسابقه در ابزار اجتماعی با خشم و «ناسزا» نسبت به رئیس فدراسیون جهانی، جانی اینفانتینو (Infantino Gianni) و رئیس جمهور گونه گون بیمار روانی ا. م. آمریکا، میزبان اصلی مسابقات، می پرداختند. شاید نخستین بیدادگری همه سویه (چون ممنوعیت بی سابقه

ولی نباید فراموش کرد که صحنه گردانی که هر روزه توسط نهادهای ضد فرهنگی ایران در برپایی جشنها و عزاداری های مذهبی انجام میشود، نشان میدهد که این رژیم هیچ ارزشی برای حفظ کرامت زندگی در ایران قائل نیست. در بحرانی ساختاری که امروز در همه جهان، بویژه در ایران به طور مضاعف وجود دارد و هر لحظه امکان اعتراضات گسترده خیابانی وجود دارد، رژیم به صورت فریبنده ای مجدداً دست به سوی اصلاح طلبان "تاریخ منقذی" مانند محمد خاتمی، رئیس جمهور سابق، دراز کرده است تا بازدارندگی و سوپاپ اطمینان تازه ای در برابر فشار از پایین ایجاد کند.

با توجه به وضعیت اسفبار کنونی که جنگ آمریکا و سیاست های ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی بوجود آورده اند، جنبش های اجتماعی در حال بازگشت به خیابان هستند. آنهم در شرایط پلیسی و امنیتی که رژیم دامن زده است.

با اینکه دولت دست به افزایش حقوق کارمندان تا حد ۲۰۰ درصد زده است، ولی تورم و گرانی آنچنان فشاری به طبقات متوسط و فرودست آورده است که افزایش های فوق هم نمیتواند تأثیر اساسی در زندگی مردم بگذارد. بحران اقتصادی این اصل اقتصادی را ثابت میکند که اضافه حقوق ها قادر به حل مسائل و مشکلات کارگران و زحمتکشان نیست و بدون تکامل جنبشهای مترقی اجتماعی از خواستهای صنفی به خواستهای سیاسی و خواست تغییر جامعه از یک نظام سرمایه داری به نظامی سوسیالیستی مبتنی بر "از هر کس به توانش و به هر کس به اندازه کارش"، هر گونه تغییر در نظام سرمایه داری در جهت بهتر شدن وضع کارگران، سودگذار، ناپایدار و امکان بازگشت به عقب را دارد.

در چنین شرایطی، تلاش برای بهتر شدن جامعه، مشکلات حل نخواهد شد؛ فقط تلاش برای ایجاد جامعه ای نوین مبتنی بر تغییر قدرت سیاسی و به زیر کشیدن رژیم سرمایه داری، تلاشی در خدمت واقعی کارگران و زحمتکشان خواهد بود. سرمایه داری در بحرانهایی درگیر است که دیگر قادر به اصلاحات اساسی اجتماعی برای کمک به نیروی کار نیست؛ اصلاحاتی که هنوز انجام نشده، در بحرانهای بعدی سیستم سرمایه داری رنگ میبازد. به جای اصلاحات، انقلاب اجتماعی لازم است که دولت و نظام سرمایه داری را از جامعه به زیر بکشد؛ تغییری که همراه با قدرتگیری تولیدکنندگان اجتماعی فرودست باشد.

ع.غ

گره کور خاورمیانه باید آن را با تعادل نظامی و سیاسی ارتباط بین ایران و آمریکا و نیز تعادل های رقابتی بین ابرقدرتها در نظر گرفت. اما تا به حال آمریکا عملاً بسیاری از مواضع سیاسی و حتی پایگاهی خود را از دست داده است و وضعیت نه جنگ و نه صلح میتواند این وضعیت را برای آمریکا بدتر هم بکند.

با توجه به وضع خطرناک کنونی، جنبش بازنشستگان به خیابان بازگشته است و در برخی شهرها در برابر نهادهای دولتی دست به اعتراض زده اند. مدتی قبل، کارگران هم در محل های کار دست به اعتراض و اعتصاب محدود زده اند. ما قبلاً هم نوشته ایم که گرانی و رشد سرسامآور تورم و ویرانی گسترده کارخانجات و مراکز تولید و دانشگاهها و مراکز غیرنظامی، فشار مضاعفی به مردم و رژیم اسلامی وارد کرده است. کارگران و بازنشستگان در اعتراضاتشان، مسئله گرانی و تهی شدن سفره ها از حداقل یک زندگی در حد فقر و حتی پایین تر از آن را به یک خواست محقانه تبدیل کرده اند که مورد حمایت دیگر اقشار زحمتکش نیز قرار گرفته است.

برای مقابله با محاصره اقتصادی و به راه انداختن چرخه های اقتصادی، رژیم به طور دائم در حال وعده و وعیدهای مختلف در محافل تبلیغاتی خود است، اما وقتی مردم میبینند که کالاهای اولیه مانند مواد غذایی حتی اجازه تهیه یک وعده غذای مناسب در هفته را هم نمیدهند و گوشت و شیر به دلیل گرانی بیش از حد از سفره بسیاری از مردم ناپدید شده است، وقتی خانواده های طبقات کم درآمد اجتماعی حتی با برخورداری بودن از بیمه های درمانی باید بیش از پیش هزینه ها را خود بپردازند و همزمان با قبض های آب و برق گرانتر شده روبه رو هستند، در حالی که ایران با رشد بیکاری فزاینده روبه رو است و درآمدها بشدت کاهش یافته ولی قیمتها رشد صعودی داشته، مجبور است دست به اعتراض به وضع موجود بزند. در برابر وضعیتی چنین، برای خاموش کردن آن، برخورد با هر اعتراضی مهر امنیتی به خود میگیرد. وعده و وعید برای مردم نان و آب نمیشود؛ به جای آن، هر روز سفره های کربلا و نجف و برپایی مرگ و تولد امامان شیعه با صرف میلیاردها تومان پولی که باید صرف رفاه و آسایش جامعه شود، جامعه را به سوی فقر و گرانی و دزدی و رشوه خواری بیشتر پیش میبرد. در بسیاری از واحدهای تولیدی، کارگاهها و کارخانه ها، کارگران و کارکنان آنها ماهها حقوق طلبکار هستند و کسانی که به حکومت نزدیک هستند با حیف و میل پولهای دولتی به ثروتهای عظیم رسیده اند. چهره جامعه طبقاتی ایران با این جنگ بیشتر نمایان شده است. روشن است که محاصره اقتصادی ایران یکی از دلایل گسترش بحران اقتصادی و فقر گسترده است،



۱. م. آمریکا و متحدانش در میان مردم جهان، و از سوی دیگر به سود ایران، در برابر تجاوز امپریالیستی آمریکا و اسرائیل به خاک و جان و سرمایه های ایرانیان گشت، گذشته از این که مخالف یا موافق حکومت ایران، تضادها و مشکلات درونی آن باشند.

هویت شست و سرسپردگی رییس فدراسیون جهانی فوتبال، که پس از مسابقه در رختکن، در مقابل دوربین ها، ریاکارانه به مربی و بازیکنان تیم ایران قول داده بود که بی عدالتی نسبت به آنان را پیگیری و جبران خواهد کرد، آشکار شد.

آنتونیو گرامشی در دوره جنگ یکم جهانی و پس از آن مقالاتی درباره اهمیت تبلیغاتی، همچون ابزاری مهم در دست بورژوازی، با تحریف و دروغ پردازی برای فریب و تحمیل توده مردم، در هفته نامه «فریاد خلق» (Gri- Il) Popolo del do) و روزنامه «به پیش» (Avan- ti) و پس از جنگ در روزنامه «آردینه نو» (Nuovo Ordine)، نوشته بود، از درستی این نظریه او، با تبلیغاتی که در جنگ دوم جهانی، جنگ های گره ویتنام و... به کار گرفته شد و امروز بیش از هر زمان دیگری در کشورهای غربی، آگاهیم، اما از یک سو با بودن ابزار نوین در دست مردم جهان و از سوی دیگر شدت و شمار جنگ ها از سوی غرب همراه با داغانی کشورها، به ویژه در مناطق «خاورمیانه»، آفریقای شمالی، بخشی از اروپا، آمریکای جنوبی و... دیگر این حنا رنگی ندارد، حتی برای بخش مهمی از مردم کشورهای غربی و متحدان، که با بحران های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی دست به گریباند.

اما این تبلیغات را با کردارهای بیزار کننده و آشکار حتی به میدان های ورزشی کشاندن، نشان از بی شرمی و تجاوز کاری سیاست های همیشگی ا. م. آمریکا و متحدانش است که از حد و مرز گذشته، این زنگ خطری بیشتر است که بایستی به آن ژرف گونه توجه کرد، چرا که هویت و موجودیت کشورهایی چون ایران، ونزوئلا، فلسطین، لبنان، یمن و... هستی و زندگی و جان و مال و آینده مردمان آن ها در لبه پرتگاه است و هر دم می تواند چنان جهان را به آتش بکشاند که در تاریخ آن بی سابقه بوده تا آنجا که جنگ های یکم و دوم جهانی در مقابل آن رنگ می بازند.

غرب پس از پانسد (پانصد) سال تجاوز، کشتار (حتی در میان مردمان خود)، برده داری، نسل کشی، تصاحب سرزمین ها و غارت منابع آن ها، استثمار و استثمارگری، به سود خویش و به زیان مردمان دیگر، در بحران های همه سویه است و از چند دهه پیش گام در راه افول گذاشته و امروز بیش از پیش؛ از این روی است که به گونه ای بی سابقه و همه سویه شمشیر را از رو بسته، هرچند که بحران ها و تضاد های میان خودشان افزایش یافته، اما مردم آن نیز بهای

ورزشکاران است) و... داشته و دارد. سیاست حاکم در این جام جهانی در زیر نفوذ ترامپ و سرسپردگی رییس فدراسیون جهانی فوتبال، با دآوری های «ناروشن»، برکناری تیم های کشورهای غیر غربی، و گاه غربی، در جلوگیری از رسیدن آن ها به دوره های بالاتر بود و به ویژه به سود تیم آرژانتین، که رییس جمهور آن همگون ترامپ، با گرایش به اسرائیل، شگفت آور است. یک بازیکن گل زن حذف شده ی تیم ا. م. آمریکا فلوریان بالگون (Balo- Florian gun) در مسابقه با تیم ملی بوسنی، با فرمان ترامپ، برخلاف قانون فیفا و دیگر رشته های ورزشی، در مسابقه میان تیم های آمریکا و بلژیک به بازی راه یافت اما تیم آمریکا با باخت چهار بر یک حذف شد و امید ترامپ بر باد رفت. درخور توجه است که رییس فدراسیون جهانی فوتبال یک وکیل است با تخصص در قوانین ورزشی! اشاره کنیم که در گذشته هم قدر قدرتی ا. م. آمریکا، هر چند نه به شکل امروزی، دیده می شد، بسیار بودند ورزشکاران آن ها که «دوپینگ» می کردند و آشکار نمی گشت، و برخی در اثر استفاده از «دوپینگ» دچار مرگ زود رس شدند اما با همین اتهام نیز روسیه را از ورود به مسابقات جهانی برکنار کرده اند. مشهورترین دوجرخه سوار آمریکا، لنس آرمسترانگ (Armstrong Lence) پس از درمان بیماری سرطان و بازبایی تندرستی اش، هفت سال پیاپی، از سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۵، قهرمان مسابقات دوجرخه سواری مهم و طولانی «تور د فرانس» (France de Tour) بود که تنها در بیست و سوم ماه اگوست سال ۲۰۰۵ (شاید در ادامه فشار تیم های شرکت کننده) از او آزمایش انجام شد و در بیست و دوم ماه اکتبر استفاده از «دوپینگ» در تمام آن هفت سال آشکار گشت و خود او نیز چهار روز پس از آن، در بیست و ششم اکتبر اعتراف کرد، همه مدال ها از او پس گرفته شد، اما چه سود برای بَرندگان به حق و اصلی آن سال ها که از شوق و افتخار و جایزه معنوی و مالی در آن زمان محروم گشتند. به یاد دارم که جرج بوش (پسر) شب پیش از یورش به عراق، برای تبلیغات جنگی خود در دیدار و گفتگو در حضور خبرنگاران همراه با هیاهو از لنس آرمسترانگ استفاده کرد. به هر روی!

هنگام مسابقات شرم آور بود که بخشی از ایرانیان پیرو سلطنت طلب با ناسزا گوئی، و بخشی از آرژانتینی ها با پرچم های شیر و خورشید، ا. م. آمریکا، آرژانتین و اسرائیل بر علیه تیم ایران و دیگر تیم ها فریاد می زدند، اما آنچه بر همه جهانیان روشن گشت، بیشترین بی عدالتی، بر خلاف هرگونه اصول و قوانین انسانی و ورزشی، نسبت به تیم ایران بود که این هم به نوبه خود، از یک سو گامی بیشتر در روشن شدن تجاوزگری و جهانخواهی

ورود گروه سیزده نفره مسئولان و مربیان تیم و حضور در کشور میزبان، تحمیل ورود و خروج بی درنگ در پیش و پس از پایان مسابقه، با پیمودن مسافتی زیاد تا کشور مکزیک، دآوری ناعادلانه و... (بیش از دیگر کشورهای غیر غربی، نسبت به ورزشکاران ایرانی بود؛ تیم ایران که بر پایه برنامه ریزی فیفا از پیش می بایست در در شهر فینیکس (phoenix) اقامت می گزیند و تمرین می کرد، به دستور ترامپ ممنوع گشت و اجباراً در شهر نامساعد مرزی مکزیک، تیخوانا (Tijuana)، با امکانات بسیار کم و در زیر نظر و محاصره مأموران متخصص در تهاجم جنگی، که بی گمان شرایط تیم و بازیکنان را برای تمرین و استراحت بسیار سخت می کرد، اما با این حال تیم ایران خوب و آبرومندانه به میدان رفت و بازی کرد. این کردار ترامپ، و فرمانبری رییس فیفا، نشان آشکار از ادامه جنگ تجاوزکارانه و تحقیر، در گردهمایی ورزشی میان کشورهای جهان بود که حتی در المپیک ۱۹۳۶ در آلمان هیتلری نازیست و نژادپرست دیده نشده بود؛ اشاره کنیم که در آن المپیک و در آن شرایط، یک دونده سیاه پوست به نام جیمز «کلیولند» اُونز James «Cleveland» Owens مشهور به (Owens Jesse)، در مسابقات دو صد (صد) متر، دویست متر، چهار در صد (صد) متر (مسابقه امدادی) و پرتاب طول، چهار مدال طلا را از آن خود کرد.

در این زمان بی گمان همه «قوانین» جنگی و حتی ارزش ها و قوانین ورزشی از سوی دولتمردان کشورهای غربی فرو پاشیده و یا درحال فروپاشی است. به باور نویسنده واژه های ورزش و ورزشکاران مترادف با دوستی، راستی، پاکی و جوانمردی و انسانیت است، یا دست کم در میان ورزشکاران، کردارها بایستی چنین باشد، که گاهی دیده نمی شود، به ویژه در این مسابقه نهایی این جام از سوی برخی بازیکنان آرژانتین تجاوز و خشونت سخت به بازیکنان اسپانیا دیده شد. ورزشکاران، مردم کشور خود را در عرصه مسابقات جهانی نمایندگی می کنند که فرصت مناسبی برای آشنایی و رابطه با مردم دیگر است و نه اعلام سیاست دولت هایشان، گذشته از آن که چه حکومتی بر سر کار باشد؛ بسیار دیده شده که ورزشکاران برجسته از کشورهای گوناگون در دو دوره متفاوت حکومت دیکتاتوری و دموکراتیک، یک کردار را داشته اند، پاکی و راستی و پایبند به اصول در مسابقه و رقابت ورزشی.

کشور ما نمونه های خوبی در ورزش و زندگی اجتماعی، چه در سده های گذشته و چه در دوران نوین چون: محمود خوارزمی مشهور به پوریای ولی، سید علی حق شناس کمیاب، غلامرضا تختی (که اصول اخلاقی و پاکی و دلیری او حتی در این زمان، در کشورهای جهان، گاه با داشتن عکس بزرگ او، زبانزد مردم و



این تجاوز کاری دولتمردان و سرمایه داران را در زمینه های مادی، معنوی، اجتماعی و امنیتی می پردازند؛ از سوی دیگر بیشترین کشورهای جهان، علی رغم تفاوت های اجتماعی، سیاسی و گونه های متفاوت حکومتی و تضادهای درونی، در شکل کلی سپهرهای خود را به گونه ای بی سابقه در همسویی بر علیه قدر قدرتی غرب، به دست گرفته اند. ۲۹ جولای ۲۰۲۶ = ۸ مرداد ۱۴۰۵

عباس دهقان

آلترناتیو کارگری؛

آلترناتیو کارگری؛ چگونه سوسیالیسم را از یک ایده به یک افق ملموس برای کارگران تبدیل کنیم؟

بحث «آلترناتیو کارگری» زمانی معنا پیدا می کند که از یک شعار سیاسی فراتر برود و به این پرسش پاسخ دهد: طبقه کارگر در برابر نظم موجود چه چیزی را می تواند جایگزین کند؟ صرف مخالفت با جمهوری اسلامی، مخالفت با جنگ یا دفاع از آزادی های سیاسی، به تنهایی آلترناتیو نمی سازد. آلترناتیو زمانی شکل می گیرد که طبقه کارگر بتواند منافع روزمره و تاریخی خود را به یک برنامه سیاسی تبدیل کند و برای تحقق آن نیرویی سازمان یافته بسازد.

مسئله فقط این نیست که چه کسی حکومت می کند؛ مسئله این است که چه کسی بر ثروت، تولید و تصمیم گیری اجتماعی کنترل دارد.

سوسیالیسم را باید از زندگی واقعی شروع کرد. وقتی به کارگری که دستمزدش کفاف زندگی را نمی دهد، اجاره خانه سنگین می پردازد و امنیت شغلی ندارد می گوئیم «سوسیالیسم»، طبیعی است بپرسد: سوسیالیسم برای من چه معنایی دارد؟

پاسخ باید از همان زندگی روزمره شروع شود: چرا کسی که تولید می کند، نباید درباره شرایط کار، دستمزد، ساعات کار و آینده محل کارش قدرت تصمیم گیری داشته باشد؟ چرا مسکن باید وسیله سودآوری باشد، وقتی میلیون ها نفر از داشتن خانه مناسب محروم اند؟ چرا آموزش و درمان باید به توانایی مالی افراد وابسته باشند؟ چرا افزایش بهره وری و پیشرفت تکنولوژی باید به سود بیشتر سرمایه دار تبدیل شود، نه به کاهش ساعات کار و افزایش زمان آزاد انسان؟

در اینجا سوسیالیسم دیگر یک مفهوم انتزاعی نیست. سوسیالیسم یعنی ثروتی که جامعه تولید می کند، در خدمت نیازهای جامعه قرار بگیرد، نه در خدمت سود اقلیتی که مالک سرمایه است. آلترناتیو کارگری باید هم «نان» داشته باشد و

هم «قدرت»؛ یعنی آلترناتیو کارگری نمی تواند فقط به مطالبات اقتصادی محدود شود. افزایش دستمزد، قرارداد دائم، بیمه، کاهش ساعات کار و امنیت شغلی ضروری اند؛ اما اگر کارگر قدرت سیاسی و سازمان یافته نداشته باشد، حتی دستاوردهای اقتصادی نیز قابل پس گرفتن اند. از طرف دیگر، آزادی سیاسی بدون عدالت اقتصادی ناقص است. آزادی تشکل زمانی معنا دارد که کارگران بتوانند مستقل سازمان پیدا کنند. دموکراسی زمانی عمیق می شود که مردم علاوه بر انتخاب دولت، درباره شرایط تولید و زندگی خود نیز قدرت داشته باشند.

بنابراین آلترناتیو کارگری باید دموکراسی سیاسی را با دموکراسی اقتصادی پیوند بزند. شوراها و تشکل های مستقل کارگری در اینجا فقط ابزار اعتراض نیستند؛ می توانند مدرسه قدرت اجتماعی کارگران باشند: جایی که کارگران یاد می گیرند درباره دستمزد، قرارداد، ایمنی، تولید و مدیریت محل کار خود تصمیم بگیرند.

مسئله مالکیت را نمی توان کنار گذاشت، چرا که تفاوت اساسی آلترناتیو کارگری با بسیاری از آلترناتیوهای موجود، مسئله مالکیت است. اگر پس از تغییر حکومت، بانک ها، صنایع بزرگ، منابع طبیعی و زیرساخت های اصلی همچنان تحت منطق سود خصوصی باقی بمانند، بخش بزرگی از مناسبات طبقاتی تغییر نکرده است.

اما سوسیالیسم نیز نباید با «دولتی کردن همه چیز» یکی گرفته شود. مالکیت اجتماعی زمانی معنا دارد که همراه با کنترل و مشارکت دموکراتیک کارگران و جامعه باشد. کارخانه ای که متعلق به جامعه است، نباید صرفاً از بالا توسط دولت اداره شود؛ کسانی که در آن کار می کنند و جامعه ای که از تولید آن استفاده می کند باید در تصمیم گیری درباره آن نقش واقعی داشته باشند. سوسیالیسم امروز باید برای نسل جدید قابل لمس باشد، چون طبقه کارگر امروز فقط کارگر کارخانه نیست. راننده، پیک، پرستار، معلم، کارمند موقت، نیروی پروژه ای، برنامه نویس، پژوهشگر و میلیون ها نیروی خدماتی نیز، با وجود تفاوت های شغلی، در یک نقطه مشترک اند: برای زندگی مجبورند نیروی کار خود را بفروشند.

به خصوص برای جوانان، سوسیالیسم باید با مسائلی مثل مسکن، زمان، امنیت شغلی، آموزش، درمان و آینده حرف بزند. سؤال این نیست که چگونه می توانیم مردم را با واژه «سوسیالیسم» همراه کنیم؛ سؤال این است که چگونه می توانیم نشان دهیم بسیاری از مشکلاتی که هر روز تجربه می کنند، ریشه مشترکی دارند و یک راه حل جمعی نیز برای آن ها وجود دارد.

سوسیالیسم یعنی مسکن حق باشد، نه کالای سوداگران؛ آموزش و درمان حق اجتماعی باشند، نه امتیاز طبقاتی؛ تکنولوژی زمان انسان را آزاد کند، نه اینکه استثمار را شدیدتر کند؛ و کار برای

زندگی باشد، نه زندگی برای کار. آلترناتیو کارگری نباید فقط علیه جمهوری اسلامی تعریف شود، زیرا یکی از خطرهای جدی این است که تمام هویت سیاسی چپ به «سرنگونی» تقلیل پیدا کند. مبارزه با استبداد ضروری است، اما اگر ندانیم بعد از تغییر سیاسی چه مناسبات اقتصادی و اجتماعی ای باید ساخته شود، خلأ قدرت می تواند توسط نیروهایی پر شود که با وجود مخالفت با جمهوری اسلامی، منافع طبقاتی کاملاً متفاوتی دارند.

کارگر و سرمایه دار ممکن است در مخالفت با یک حکومت مستبد موقتاً در یک جبهه قرار بگیرند، اما درباره آینده اقتصاد، مالکیت و قدرت اجتماعی الزاماً منافع مشترکی ندارند. بنابراین آلترناتیو کارگری باید روشن کند که هدف فقط تغییر دولت نیست؛ تغییر مناسبات قدرت نیز هست.

پیش به سوی دوری از اعتراض پراکنده و تمرکز بر قدرت سازمان یافته؛ چون مکرراً می دانیم که هیچ آلترناتیوی بدون سازمان ساخته نمی شود. اعتراض می تواند حکومت را عقب براند، اما برای ساختن جامعه ای دیگر کافی نیست. مبارزات صنفی باید به سازمان یابی پایدار، همبستگی میان بخش های مختلف طبقه کارگر و در نهایت به قدرت سیاسی مستقل این طبقه پیوند بخورد. وظیفه چپ این نیست که به جای کارگران تصمیم بگیرد؛ وظیفه اش کمک به ایجاد شرایطی است که کارگران بتوانند خودشان به یک نیروی

سیاسی مستقل تبدیل شوند. از این منظر، آلترناتیو کارگری یک پروژه فوری برای معرفی «دولت آینده» نیست؛ یک فرایند ساختن قدرت از پایین است. آلترناتیو کارگری باید بتواند میان مبارزات امروز و افق سوسیالیستی فردا پل بزند.

کارگر باید بتواند بفهمد که دستمزد پایین، اجاره سنگین، قرارداد موقت، بیکاری، فقدان تشکل و استبداد سیاسی مسائل جداگانه ای نیستند؛ این ها در یک ساختار اجتماعی و اقتصادی به یکدیگر متصل اند. و مهم تر اینکه باید بتواند ببیند راه تغییر نیز از دل سازمان یابی خود او می گذرد.

سوسیالیسم اگر قرار است دوباره به یک نیروی اجتماعی تبدیل شود، نباید فقط درباره جامعه ای باشد که روزی در آینده ساخته خواهد شد. باید در مبارزات امروز قابل مشاهده باشد: در حق تشکل، در افزایش دستمزد، در کاهش ساعات کار، در مبارزه برای مسکن و درمان و آموزش همگانی، در کنترل کارگران بر محل کار و در گسترش دموکراسی از پایین.

ت. لوانسانی



هم در زیر شکنجه جان باختند. همین‌طور در سال ۱۳۹۶، آمار اولیه از ۲۵ کشته و صدها زخمی و شکنجه‌شده خبر می‌دهد. در سال ۱۳۹۸، آمار عفو بین‌الملل ۳۲۱ و دیگر آمارهای بین‌المللی ۱۵۰۰ نفر کشته‌شده را اعلام کردند. در تظاهرات ۱۴۰۱، آمار کشته‌شدگان بین ۵۵۰ تا ۶۰۰ نفر گزارش شده است و بالاخره در تظاهرات ۱۴۰۵ بیش از ۷۰۰۰ نفر کشته شدند.

در آمار بالا، کسانی که دستگیر شدند و بعداً توسط رژیم جمهوری اسلامی اعدام شدند، نیامده است و آمارهای بالا حداقل آمار تا کنونی اعلام‌شده است و هنوز تحقیقات برای تهیه آمار رسمی از خانواده‌های جان‌باختگان ادامه دارد.

آمارهای بالا نشان می‌دهد که هیچ‌گاه رژیم جمهوری اسلامی با خواست‌های محق مردم با تعامل رفتار نکرده است و کشتار خیابانی، اعدام و شکنجه به یک رفتار عادی برای حاکمان تبدیل شده است. در این آمارها، به‌طور مثال، آمار نویسندگان ترور و یا کشته‌شده توسط جمهوری اسلامی نیامده است.

البته این رفتار همراه بود با بسته شدن همه نهادهای مدنی غیردولتی در دوره‌های مختلف. تبعات این رفتارها در جامعه باعث گسترش فقر، از بین رفتن آزادی‌های اجتماعی، گسترش طبقه‌ای فاسد و رانت‌خوار با حمایت دولت در جامعه، از بین رفتن حداقل حقوق اجتماعی و تمرکز قدرت در دست یک دیکتاتور به نام ولایت مطلقه فقیه، کودکان کار، از بین رفتن بسیاری از حقوق زنان و... در جامعه شده است.

با سرکوب سازمان‌های سیاسی مترقی، روشنفکران و دانشجویان و کارگران و زنان و بازنشستگان خود به میدان آمدند. از بین کسانی که اعدام شده‌اند، ده‌ها روشنفکر، فعالین دانشجویی، کارگری، زنان و... حتی ان‌جی‌اوه‌های غیردولتی وجود دارد که نشان از اجتماعی شدن مبارزه علیه رژیم اسلامی دارد. در طی این مدت، در جهت دادخواهی از جنایات و وحشیگری‌های رژیم اسلامی، گروه‌های مختلف ضد اعدام و شکنجه شکل گرفت؛ از جمله مادران خاوران و سه‌شنبه‌های «نه به اعدام» در زندان‌ها در داخل ایران، و تعداد زیادی از نهادهای دموکراتیک در خارج از کشور شکل گرفتند که یکی از وظایف خود را مبارزه علیه اعدام قرار داده‌اند.

گسترش اعدام‌ها آن‌چنان است که بسیاری از وکلای دیگر کشورها اعلام کرده‌اند که حاضر هستند وکالت زندانیان محکوم به اعدام را قبول کنند. اما رژیم جمهوری اسلامی با به خدمت گرفتن مذهب و شرع و بی‌توجه به درخواست مردم ایران و نهادهای بین‌المللی و روشنفکران و نویسندگان جهان، همچنان بر

۱۰ شهریور ۱۳۶۷ سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی



جهت اعدام هر مخالفی به‌کار گرفت. رویه‌ای که رژیم در سرکوب بی‌رحمانه و ددمنشانه مردم طالب آزادی و عدالت اجتماعی در پیش گرفت، تا به امروز ادامه یافته است. برجستگی این نوع شقاوت در سال ۱۳۶۷ در ابعاد کشتارهاست؛ بیش از ۶ هزار زندانی سیاسی که تا به حال با مشخصات دقیق شناسایی شده‌اند و هنوز این لیست بسته نشده است به جوخه و طناب‌های دار سپرده شدند.

از روز به قدرت رسیدن رژیم اسلامی، اعدام‌ها و شکنجه و بی‌حقوقی زندانیان سیاسی هیچ‌گاه متوقف نشد. در سال‌های مختلف، بسته به سطح بحران‌های اجتماعی و حضور مردم و تظاهرات‌ها و اعتراضات، تعداد آن‌ها متفاوت است. اما همیشه ایران جزو کشورهای رتبه اول تا سوم جهان در اعدام‌ها بوده است.

بعد از قتل‌عام ۶۷ در سال ۱۳۷۸ هجوم گله‌های حزب‌الله به دانشگاه‌ها و پرت کردن دانشجویان از ساختمان‌ها باعث کشته شدن ۱۰ نفر از دانشجویان و ده‌ها زندانی و شکنجه‌شد. در سال ۱۳۸۸ بیش از ۷۰ نفر در درگیری‌های خیابانی کشته شدند و تعدادی

امسال ۳۸ امین سالگرد قتل‌عام زندانیان سیاسی است. زندانیانی که تا دم مرگ بر سر آرمان‌های طبقاتی و انسانی خود ماندند و به جلا دادن و شکنجه‌گران خود «نه» گفتند. یاد آنان را گرامی می‌داریم.

رژیم جمهوری اسلامی از روزهای اول به قدرت رسیدن، در برابر خواست‌های مردمی که رژیم شاه را سرنگون کرده بودند، ایستاد و با توسل به اوباش و اراذل، عربده‌کشی و چاقوکشی، حزب چماق‌به‌دستان را سازمان‌دهی کرد. با حمله به سازمان‌های سیاسی و جلسات و میتینگ‌ها، دست به سرکوب آزادی‌های اجتماعی زد. در شرایطی که نیروهای سیاسی پراکنده بودند، رژیم جمهوری اسلامی توانست خود را مجدداً در اشکال جدید بازسازی نماید. با این حال، جمهوری اسلامی برای ریشه‌کن کردن هرگونه آزادی، بدترین و شنیع‌ترین شکنجه‌ها و رفتارهای ضدانسانی را علیه سازمان‌های مترقی سیاسی به‌کار برد. خمینی رسماً از برپایی چوبه‌های دار در خیابان‌ها سخن گفت. رژیم، جلا دانی مانند خلخال، گیلانی، لاجوردی و... را که از بی‌رحم‌ترین عناصرش بودند، بدون هیچ‌گونه محدودیتی در

یاد جانباختگان ۶۷ را گرامی داریم



اجرای حکم اعدام تأکید می‌کند.

بعد از جنگ ۱۲ روزه و ۴۰ روزه آمریکا و اسرائیل با ایران، ماشین اعدام همچنان کشتار می‌کند. در یک سال گذشته بالاترین سرانه اعدام را نسبت به جمعیت داشته است. حداقل ۶۱ نفر در بعد از اعتراضات دیماه اعدام شده اند.

جمهوری اسلامی رژیم شکنجه و اعدام و بی‌حقوقی است و تا وقتی این رژیم مانند بختکی بر سر جامعه قرار دارد، اعدام قطع نخواهد شد. هیچ راهی برای توقف اعدام‌ها مگر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و ایجاد یک دولت متمدنی و جامعه‌ای دموکراتیک، مبتنی بر احترام به حقوق اولیه انسانی در جامعه و مخالف اعدام و شکنجه، وجود ندارد. **اعدام‌ها باید بدون هیچ قید و شرطی متوقف شود.**

اعدام باید به‌عنوان یک حکم جزایی از قانون اساسی حذف شود.

آمران و عاملان شکنجه و اعدام‌ها باید به دادگاه‌های مردمی سپرده شوند. یاد همه جان‌باختگان راه آزادی و عدالت اجتماعی و سوسیالیسم گرامی باد.

مهران پیامی

بادنماها ناله‌کنان به حرکت درآمده‌اند و غباری طاعونی از آفاق برخاسته است. می‌توان به دخمه‌های سکوت پناه برد، زبان در کام و سر در گریبان کشید تا توفان بی‌امان بگذرد. اما رسالت تاریخی روشنفکران، پناه امن جستن را تجویز نمی‌کند. هر فریادی آگاه کننده است، پس از حنجره‌های خونین خویش فریاد خواهیم کشید و حدوث توفان را اعلام خواهیم کرد.

سپاه کفن‌پوش روشنفکران متعهد در جنگی نابرابر به میدان آمده‌اند. بگذار لطمه‌ئی که بر اینان وارد می‌آید نشانه‌ئی هشداردهنده باشد از هجومی که تمامی دستاوردهای فرهنگی و مدنی خلق‌های ساکن این محدوده جغرافیائی در معرض آن قرار گرفته است.

احمد شاملو - کتاب جمعه، شماره اول - مرداد ۱۳۵۸

سروده‌ای از نیما

«آی آدم‌ها!

آی آدم‌ها، که بر ساحل نشسته شاد و خندانید

یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان

یک نفر دارد که دست و پای دایم می‌زند

روی این دریای تند و تیره و سنگین که می‌دانید

آن زمان که مست هستید از خیال دست یابیدن به دشمن

آن زمان که پیش خود بیهوده پندارید

که گرفتستید دست ناتوانی را

تا توانایی بهتر را پدید آرید

آن زمان که تنگ می‌بندید

بر کمرهاتان کمر بند ...

در چه هنگامی بگویم من ؟

یک نفر در آب دارد می‌کند بیهوده جان، قربان

آی آدم‌ها که بر ساحل بساط دلگشا دارید

نان به سفره جامه تان بر تن

یک نفر در آب می‌خواند شما را

موج سنگین را به دست خسته می‌کوبد

باز می‌دارد دهان با چشم از وحشت دریده

سایه هاتان را ز راه دور دیده

آب را بلعیده در گود کبود و هر زمان بی‌تابی اش افزون

می‌کند زین آب‌ها بیرون

گاه سر، گاه پا

آی آدم‌ها!

او ز راه دور این کهنه جهان را باز می‌پاید

می‌زند فریاد و امید کمک دارد

آی آدم‌ها که روی ساحل آرام، در کار تماشائید!

موج می‌کوبد به روی ساحل خاموش

پخش می‌گردد چنان مستی به جای افتاده بس مدھوش

می‌رود نعره زنان، این بانگ باز از دور می‌آید:

آی آدم‌ها...

و صدای باد هر دم دلگزاتر

در صدای باد بانگ او رهاتر

از میان آب‌های دور و نزدیک

باز در گوش این نداها

آی آدم‌ها...»

(نیما یوشیج)

اثری از احمد شاملو

روزهای سیاهی در پیش است. دوران پر ادباری که، گرچه منطقاً عمری دراز نمی‌تواند داشت، از هم‌اکنون نهاد تیره خود را آشکار کرده است و استقرار سلطه خود را بر زمینه‌ئی از نفی دموکراسی، نفی ملتیت، و نفی دستاوردهای مدنیت و فرهنگ و هنر می‌جوید.

این‌چنین دورانی به ناگزیر پایدار نخواهد ماند، و جبر تاریخ، بدون تردید آن را زیر غلتک سنگین خویش درهم خواهد کوفت. اما نسل ما و نسل آینده، در این کشاکش اندوهبار، زیانی متحمل خواهد شد که بی‌گمان سخت کمرشکن خواهد بود. چرا که قشریون مطلق‌زده هر اندیشه آزادی را دشمن می‌دارند و کامگاری خود را جز به شرط امحاء مطلق فکر و اندیشه غیرممکن می‌شمارند. پس نخستین هدف نظامی که هم‌اکنون می‌کوشد پایه‌های قدرت خود را به ضرب چماق و دشنه استحکام بخشد و نخستین گام‌های خود را با به آتش کشیدن کتابخانه‌ها و هجوم علنی به هسته‌های فعال هنری و تجاوز آشکار به مراکز فرهنگی کشور برداشته، کشتار همه متفکران و آزاداندیشان جامعه است. اکنون ما در آستانه توفانی روبنده ایستاده‌ایم.



چشم اندازهای سیاسی در خاورمیانه بقیه از صفحه آخر

فاصله عمیقی بین دولت و مردم در این کشورها بوجود آورده است.

امپریالیست ها با توطئه و کودتا و فشارهای اقتصادی و سیاسی، نیروهای سیاسی را به قدرت رساندند که کاملا دولت هایی مرتجع در عین حال ناشی از ضعف قدرت های امپریالیستی به نیروهای ضد تداخل نیروهای خارجی در امور خود تبدیل شده اند. این دولت های جدید که عمدتاً از منابع سرشار زیر زمینی و دولت های متمرکز با سرزمین های وسیع و بوروکراتیک عمدتاً نظامی اداره میشوند. خود در حال شکل دهی به نوعی از صف بندی سیاسی در سطح منطقه ای هستند که مختص خاورمیانه هم نیست. اقتصاد خاورمیانه کاملاً با سرمایه های جهانی درهم ادغام شده است اما از این ادغام ناپیوستی حق برداشت برابر در بازارهای مالی را فهمید. ولی همین صف بندی های جدید بدون رهبری دارودسته های امپریالیستی مناسبات جدیدی را با امپریالیسم و سیاست های آن، را باز کرده اند.

ما با معاهده هایی مانند در آمریکای لاتین و معاهده سه کشور آفریقایی مالی و نیجر و بورکینافاسو و سپس کنفدراسیون کشورهای ساحل در آفریقا، که در حال گسترش است و دهها معاهده های اقتصادی فرهنگی نظامی در سطح کشورهای کوچک منطقه ای روبرو هستیم که از همین روند عمومی نشئت می گیرد. برخی آنرا مانند کنفرانس کشورهای غیر متعهد در دوران جنگ سرد می دانند.

اخیراً معاهده ای بین سه کشور ترکیه، پاکستان و عربستان سعودی به نام "معاهده مکه" بسته شده است. اولین توضیح این معاهده برخورد رسمی بود که کشورهای مزبور اعلام کردند که این معاهده علیه هیچ کشوری نیست. اولین برخورد ایران خیلی دوستانه نبود ولی با تغییر موضع رژیم اسلامی و موضع گیری مبنی بر اینکه آنها کشورهای دوست و همسایه ما هستند و ما خواهان خاورمیانه بدون نفوذ خارجی هستیم عملاً وارد مناسبات دوستانه با روابط جدید سه قدرت خاورمیانه ای شد. اردوغان اعلام کرد که خواهان گسترش این اتحادیه در همه کشورهاست. البته همه می دانند که ترکیه عضو ناتو، پاکستان متحد سابق اتمی آمریکا و عربستان بزرگترین حامی مال آمریکا در خاورمیانه بوده و هستند. حتی اگر این اتحادیه با چراغ سبز اروپا هم در حال شکل گیری است ولی بهر رو از سه قدرت خاورمیانه جدا جدا، شکلی از قدرت بالاتری را سازماندهی می کند. شبیه این معاهده را ترکیه با برخی از کشورهای آسیای میانه ترک

زبان البته نه در سطح نظامی، هم مبادله کرده است. حتی اگر این معاهدات نتواند در کوتاه مدت شکل عملی بگیرد اما نشان از روندی دارد که در حال تعریف خاورمیانه جدید بدون قدرت مسلط می باشد. اساس این معاهدات چند نکته را شامل میشود، سرمایه گذاری متقابل در امور صنعتی و معادن زیر زمینی، مبادلات اطلاعاتی نظامی، تشکیل بازار مشترک و آزادی مسافرت و توریسم، همکاری های نظامی. این نکات جدید در صورت تحقق دست امپریالیست ها را از دخالت در امور این کشورها تا حد زیادی کوتاه کرده و آنها را مجبور به عقب نشینی از برخی تقاضاهای هژمونی طلبانه می کند. در عین حال بایستی مجدداً به این مسئله تاکید کرد که این روند، بندهای اقتصادی و نظامی این گونه کشورها را از امپریالیست ها و ابرقدرت های جهان قطع نکرده بلکه در مواقعی تشدید هم می کند. صورتی دوگانه از یک تضاد "تضاد بین کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری جهان سومی و تضاد بین رقابت های قدرت های امپریالیستی که به ضعف هژمونی آنها می انجامد". اینکه برخی به این معاهده هسته اولیه ناتوی اسلامی و برخی آنرا طرح آمریکا در عربی کردن جنگ با ایران می دانند چیزی از مسئله تلاش کشورهای بزرگ خاورمیانه برای عرض اندام در سیاست منطقه ای کم نمی کند.

جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران، همانطور که نقاط ضعف اقتصادی و نظامی ایران را آشکار کرد، نقاط ضعف امپریالیسم آمریکا را هم در همین دو زمینه بوضوح نشان داد. آمریکا بیش از ۵ دهه با به رخ کشیدن قدرت نظامی از کشورهای بویژه نفت خیز عرب پول های هنگفتی را تحت عنوان حفاظت از امنیت این کشورها دریافت می کرد. جنگ ۴۰ روز بشکلی آشکار نشان داد. که امنیت مسئله ای صرفاً نظامی نیست و در مناسبات جغرافیای سیاسی به عوامل مختلفی وابسته است. آمریکا هم قدرتی نیست که قادر به هر کاری باشد.

این درگیری بسیاری از کشورهای جهان را که بصورتی دربست وابسته با سیستم نظامی اقتصادی آمریکا هستند، مجبور به باز تعریف مسئله امنیت خواهد کرد. اما اگر مسئله مشخص خاورمیانه را بررسی کنیم آمریکا هنوز می تواند از اهرم هایی در کشورهای خاورمیانه و بویژه اسرائیل برای فشار به کشورها استفاده کند. کشورهای خاورمیانه مدتهاست متوجه شده اند که آمریکا و غرب در حال سرکیسه کردن آنها هستند. این جنگ موقعیتی فراهم آورده است که آنها آشکارتر منافع خود را مطرح کرده و با امپریالیست ها مرزبندی کنند. سرنوشت این گونه اتحادیه های کوچک

معمولاً نقش پررنگی در سرنوشت کشورها نداشته است اما با توجه به تغییرات جدید در جهان و رشد کشورهای نوظهور اقتصادی و افول هژمونی آمریکا، این امکان هست که این گونه اتحادیه ها سرنوشت متفاوتی از گذشته را رقم زنند. اما بهر رو آنها در چهارچوب سرمایه داری و در دوران امپریالیسم هستند و همین موضوع عدم امکان این اتحادیه ها را برای بدست گرفتن سرنوشت کشورها و مردمشان بصورتی مستقل، به دنبال دارد. ما با کنفرانس کشورهای غیر متعهد در دوران جنگ سرد روبرو بودیم که جدا از برخی کارهای مثبت عملاً توان تاثیر گذاری بر روندهای جهانی را نداشتند. دلیل این مسئله به موضوع مبارزه طبقاتی و مبارزات ضد امپریالیستی در دوران کنونی بر می گردد. محدودیت های تاریخی که طبقات سرمایه داری در این گونه کشورها در دوران امپریالیسم و انقلابات اجتماعی از آن برخوردارند، نه در دفاع از منافع خود، بلکه ترس از طبقات فرودست اجتماعی است که بطور دائم مجبور است بودجه های خود را در زمینه سرکوب های اجتماعی به چاه ویل بریزند. و در قدم اول سازمان های سرکوب را آماده بکار نگه دارد.

چالش هایی که امروز در خاورمیانه جریان دارد جدا از اعمال نفوذ تاریخی امپریالیست ها در کشورهای خاورمیانه، بخشی به چالش های بین دولت های سرمایه داری این کشورها با طبقات فرودست که دیگر حاضر به تحمل وضع موجود نیستند، برمی گردد. حکومت های خاورمیانه ای در طی دهه ها زیر سلطه نیروهای امپریالیستی بوده اند و در عین حال با بهره گیری از ضعف های مختلف سیستم های امپریالیستی از یک بورژوازی قدرتمند با منابع مالی گسترده برخوردار شدند. بورژوازی که دیگر سلطه بدون چون و چرای غرب را بر خود نمی پذیرفت. روند تکامل بورژوازی کشورهای خاورمیانه در عین اینکه با سرمایه صدور امپریالیستی شکل گرفت ولی بعزل وجود منابع عظیم انسانی و جغرافیایی و اقتصادی - نظامی و موقعیت های ویژه سرزمینی، قدم به قدم به شکل گیری دولت های مقتدر استبدادی ولی متمرکز انجامید. روشن است که غرب هم تلاش کرد که با توطئه و براه انداختن کودتا و اشغالگری به روند اقتدار دولتی در خاورمیانه (بغیر از اسرائیل) نقطه پایان بگذارد.

بعد از جنگ دوم جهانی روند دیگری در کشورهای خاورمیانه برای متحد شدن باهم شکل گرفت که هیچگاه به آنها اجازه متحد شدن داده نشد. اما دو روند رقابت بین کشورهای خاورمیانه از یک سو، مبارزات داخلی این کشورها از سوی دیگر نهایتاً دخالت دائم



بایستی اشاره کنیم که در آغاز به شهر استالینگراد اهمیت ویژه و تعیین کننده ای در برنامه کلی «عملیات آبی» داده نشده بود، اما استالینگراد که چون یک مرکز مهم تولیدات صنعتی، نظامی و گِره ای در ارتباطات راه آهنی و رودها اهمیت زیادی داشت و به جنبه تبلیغاتی نام آن نیز توجهی نشده بود، بایستی با بمباران های هوایی بیهوده می گشت. رسیدن به رود وُلگا تقریباً امکان زیادی در پوشش ارتباطات، تجمع گروه های ارتش آلمان را، که می بایست به سوی قفقاز سوق می داد و افزوده بر آن می توانست ارتباطات این استان قفقازی را به بقیه اش. ج. شوروی قطع کند، همچنین تسخیر مرکز مسکونی آن نیز مشخصاً در نظر گرفته نشده بود. نیروهای در نظر گرفته شده برای انجام این عملیات عبارت بودند از:

گروه مسلح جنوب، که در آغاز به فرماندهی مارشال فئودور فُن بُک بود، به دو بخش از مجموعه گروه های اجرایی نیروی دوم، به سرپرستی ژنرال هُنس فُن سالموت (Hans Salmuth von Federich)، نیروی چهارم زره پوش، به سرپرستی ژنرال فدریش پاولوس (Paulus) با حرکت به سوی وُژنژ و در حالی که هفدهمین نیرو، به سرپرستی ژنرال ریشارد روئف (Ruof Richard) و یکمین گروه زره پوش، به سرپرستی ژنرال اِوالد فُن کَلِیشت (Ewald Kleist von) در مرحله دوم با چرخش، همراه با مجموع گروه شمال در سوی رود وُلگا و سپس گسترده شدن در منطقه قفقاز به عملیات می پرداختند. یازدهمین نیروی آلمان، در این زمان به فرماندهی فدر مارشال اِریش فُن مَنشتین، هنوز در حال سرکوبی در کریمه و سیاستوپول بود، می بایست از بخش شرق تنگه کِرچ به بندر نووَرُسنسک (Novo-rossijsk)، در دریای سیاه، از غرب یورش می بُرد. پس از آن در پیشروی، نیروهای مسلح شرکت کننده و خدمتگزار ایتالیایی، ژمانی و مجاری، با توجه به نداشتن توانایی تاکتیکی، تشکیلاتی و تسلیحاتی، مانند ارتش آلمان، می بایست وظیفه دفاعی مناسبی در درازای رود دُن را عهده دار می شدند تا نیروهای ارتش آلمان بدون مشکل، مفیدتر به یورش بپردازند؛ جزئیات عملیات این نیروها با پیش بینی چنین بود:

دومین نیروی مجاری، به سرپرستی ژنرال گوستاو یانی (Jány Gusztáv)، در جنوب شهر استان وُژنژ؛ سومین نیروی ژمانی، به سرپرستی ژنرال پتر دومیتِرِسکو (Dumitrescu Petre)،

که در آغاز برای عملیات در قفقاز مأمور بود اما در ماه اکتبر با تغییر برنامه، در منطقه رود دُن

است ولی همزمان کمک بزرگی به ایجاد انترناسیونالیسم پرولتری خواهد کرد. دست امپریالیست ها از خاورمیانه کوتاه زنده باد مبارزات توده های زحمتکش خاورمیانه علیه ارتجاع داخلی و امپریالیست ها پیش بسوی متحد شدن کمونیست های خاورمیانه زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

مهران پیامی

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم... بقیه از صفحه آخر

با مانورهای پیچیده و همه سویه در محاصره کردن ارتش شوروی در جبهه جنوب و به دست آوردن راهی آزاد برای پیشروی ژرف در قفقاز برنامه ریزی شد.

در آغاز با «عملیات آبی یکم»، می بایست جبهه شوروی در شرق شهر کورسک (Kursk)، در شمال شرقی اوکراین، متلاشی می شد و به تندی حرکت در سوی رود دُن و ناگهانی شهر وُژنژ را تسخیر کنند، بنابراین نه با یک پیشروی طولانی در انتهای غربی رود، بلکه با محاصره نیروهای شوروی از بخش غربی رود دُن با «عملیات آبی دوم»، و در «عملیات آبی سوم» با یک مائور گازانبری راه رود وُلگا و شهر استالینگراد را با محاصره کامل و همه منطقه میان دُن، وُلگا و شهر رُستف (Rostov) را تسخیر و این گونه همه نیروهای ارتش سرخ را نابود کنند، منطقه جنوب رود دُن را نیز با گردهم آیی گروه ها، برای پوشش کناره ها به کار بگیرند و نیروهایشان به سوی جنوب، با هدف رسیدن به شهرهای مایکُپ (Majkop)، گروسنی (Groznyj)، باکو (Baku) و چاه های بزرگ نفت آن و تسخیر کامل منطقه میان دریای سیاه و دریای کاسپی (خزر) با «عملیات آبی چهارم» پیش روند



نقشه «عملیات آبی»

امپریالیست ها، شکل نائباتی به خاورمیانه داده بود. جنگ سرد بعد از جنگ دوم جهانی برخی از این کشورها را به اردوگاه شرق تحت رهبری شوروی و اکثر آنها را در اردوگاه غرب به رهبری آمریکا کشاند. این وضع با سایه و روشن هایی تا فروپاشی اردوگاه شرق ادامه داشت. حتی کنفرانس غیر متعهد ها که از کشورهای فقیر و مترقی تشکیل شده بود و خواهان استقلال تصمیم گیری های سیاسی و اقتصادی در سطح جهانی بود نتوانست نقش موثری در روابط بین المللی ایفا کند.

سئوالات زیادی در رابطه با ائتلاف سه کشور عربستان و ترکیه و پاکستان مطرح است: ۱- آیا این ائتلاف با همکاری آمریکا و غرب برای ایجاد یک محور جدید علیه محور مقاومت و یا جلوگیری از نفوذ رقبای آمریکا شکل گرفته است؟ ۲- آیا بطور واقعی کشورهای این ائتلاف نوع جدید از امنیت و پیشبرد منافع را برای خود تعریف کرده اند. ۳- آیا این ائتلاف امکان و ظرفیت تحقق یک محور جدید بدون دخالت امپریالیستی در خاورمیانه را دارد.

آنچه که روندهای چند دهه گذشته نشان داده است که هیچکدام از محورهایی از این دست قادر به، نه تنها گریز از فشارهای امپریالیست ها نمی شوند، بلکه در بسیار مواقع خود به مانعی بر سر مبارزات ضد امپریالیستی مردم تبدیل می شوند.

توده های زحمتکش خاورمیانه در طی بیش از صد سال و با داشتن منابع عظیم نفت و گاز و سرزمین های استراتژیک وسیع و نیروی انسانی فراوان، همیشه در فقر و جنگ و عدم امنیت و غارت منابع طبیعی خود زیسته اند. این روند را پایانی نیست تا زمانی که امپریالیست ها و دولت های مرتجع سرمایه داری این گونه کشورها در چهارچوب سیستم سرمایه داری به دنبال سود و طمع بیشتر بویژه از طرف امپریالیست ها و بویژه امپریالیسم آمریکا و همراهی دولت ها و رهبران کشورهای این منطقه استراتژیک شریک غارت مردمان شان هستند و یا شریک دزد و رفیق قافله، هستند. تجاوز و اشغالگری، محاصره اقتصادی و براه انداختن جنگ های داخلی همچنان با شدت در خاورمیانه جریان دارد جلوی این گونه بربریت سرمایه داری را باید گرفت، خاورمیانه باید بدست توده های زحمتکش و کارکنان آن اداره شود و مفت خوران و غارتگران جایی در آینده خاورمیانه نخواهند داشت.

وقت آنست که نیروهای چپ و کمونیست این کشورها بیش از گذشته بخاطر مبارزه با ارتجاع سرمایه داخلی و امپریالیست ها با هم همکاری کنند. دفاع متقابل کمونیست ها از مبارزات کشورهای خاورمیانه در عین حال که یک همبستگی منطقه ای در موقعیتی حساس



دوره یکم «عملیات آبی»

در روز بیست و هشتم ماه ژوئیه ارتش آلمان نخستین یورش این عملیات را ناگهانی آغاز کرد، نیروهای شوروی که در جبهه بریائنسک غافلگیر شده بودند نتوانستند به گونه ای منظم به دفاع بپردازند و ارتش آلمان موفقیت زیادی به دست آورد. انبوه پُرتوان نیروی چهارم زره پوش مسلح آلمان، به فرماندهی ژنرال هِرمَن هُت، متشکل از بیست و چهارمین، چهل و هشتمین گروه زره پوش همراه با سه لشکر از نیروی پُرتوان زره پوش (Di-Panzer vision) ارتشی وهرماخت و سه لشکر موتوری، با نفوذ ژرف خود بی درنگ به سوی منطقه وُرنژ شتافتند؛ ستون موتوری مجهز به چرخ های زنجیره ای و کامیون های ترابری حمایت شده با تانک های مسلح، به زودی تا رود تیم (Tim) رسید و بدون مشکل از آن گذشت؛ گذشته از این، زره پوش ها توانستند ضد حمله نامنظم و مغشوش نیروهای یکم و شانزدهم زره پوش ا. ج. شوروی را پس بزنند؛ استالین که احساس خطر کرده بود بی درنگ به ژنرال گُلیگف دستور داد تا برای پیشگیری از داغانی نیروها کوشش کند و ژنرال یاکف فِدِرُنکو (Ja-Fedorenko kov) را که بالاترین مقام نیروهای زره پوش ارتش سرخ را عهده دار بود، برای هماهنگ کردن نیروی های زره پوش به آن منطقه روانه کرد؛ فرماندهی کل قوا نیز کوشید تا نیروهای ذخیره متحرک را برای جلوگیری از پیشروی آلمان گردآوری کند و با شتاب چهارمین، هفدهمین و بیست و چهارمین نیروی زره پوش را برای اقدام به ضد حمله به بخش جبهه بریائنسک فرستاد، اما این نیروها به گونه ای مغشوش و ناهماهنگ وارد عملیات شدند، چون ژنرال فِدِرُنکو نیز که با کاستی هماهنگی میان گروه ها و بدون بودن یک سازماندهی سلسله مراتبی مناسب فرماندهی رو به رو بود، نتوانست نیروها را متمرکز و هماهنگ کند.

در سی ام ماه ژوئیه بیست و چهارمین لشکر زره پوش که بخش پیشرو زره پوش آلمان بود تا رودخانه کُشِن (Kšen)، در استان اُریل و در سد (صد) و چهل کیلومتری شهر مرکزی (آن)، پیشروی کرد و گروه تانک های مسلح،

عمدتاً به یورش دیگری برای تسخیر مسکو، با حرکت از جنوب به سوی کوزسک - وُرنژ - تامبُف (Tambov) - گورکی (kij<Gor) با چرخش به سوی پایتخت و یا از راه اُریل - اولا، اقدام خواهد کرد (شهر گورکی از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۹۰ به افتخار کمونیست و نویسنده برجسته شوروی نامیده می شد که اکنون «نیزنی نوگُرد» (Nóvgorod Níznij) نام دارد.

ارتش سرخ به جای آن که صف آرای جبهه جنوبی را، که پس از نبرد هنگام بهار به سختی تضعیف گشته بود، تقویت کند با در اختیار داشتن نیروی ذخیره و مهم موتوری، کاملاً در حال دوباره برنامه ریزی پیچیده نیروهای موتوری برای برپا ساختن نخستین نیروی مسلح زره پوش بود و به گردهمایی آن ها در این استان، با هدف پوشش دفاعی مسکو در مقابل یورش آلمان از جنوب پرداخت اشاره کنیم که مانورهای فریبکارانه و گمراه کننده سازمان اطلاعاتی ارتش نازیسم، بیگمان در به اشتباه انداختن رهبران شوروی در ارزیابی، برنامه ریزی و پرداختن به عملیات «کُرمِل» (Kreml)، نقش داشتند؛ گذشته از این، در پایان ماه ژوئیه به یورش های پراکنده مزاحمتی و بیهوده، که مخارج زیادی داشت کاملاً پایان نداد. در جبهه بریائنسک، با فرماندهی ژنرال فیلیپ گُلیگف (Go-Flipp likov)، که بیشتر مورد هدف یورش آغازین و بی درنگ «عملیات آبی» بود، با چهار نیروی تازه زره پوش (یکم، سوم، چهارم و شانزدهم)، دقیقاً برای یورش سخت به استان کوزسک، تقویت شد که شوربختانه هر دم با خطر یورش آلمان، دو جبهه شوروی در جنوب غربی، به فرماندهی مارشال تیموشنکو و دیگری جبهه جنوب، به فرماندهی ژنرال رادیون مالینوفسکی (Malinovskij Radion)، به سختی تضعیف گشتند، در حالی که جبهه بریائنسک نه برای دفاع بلکه برای یورش سخت دیگری در ایجاد مزاحمت و آشفته کردن اقدام آلمان به سوی مسکو از جنوب، که رهبران شوروی اینچنین پیش بینی می کردند، اما شوربختانه توانایی و راه و سوی ارتش آلمان، برنامه های استالین و ژنرال های ارتش شوروی را بهم ریخت.

جایگزین لشکر ایتالیا گشت، و لشکر ایتالیا پس از پرداختن به نبرد دفاعی سختی در شهر سِرافیموویچ (Serafimovič) که نخستین نبرد دفاعی آن در دُن گفته می شود، به کمی بالاتر، در سوی شمال منطقه فرستاده شد؛ هشتمین نیروی ایتالیایی، به فرماندهی ژنرال ایتالو گاریبالدی، بدون شرکت گروه «آلپینی» (Alpini)، نیروی ورزیده ارتش شاهنشاهی ایتالیا متخصص نبرد در کوه)، که تعیین گشته بود به منطقه قفقاز برود، در میانه رود دُن موضع گرفت. پشتیبانی هوایی در این برنامه یورش، از سوی ناوگان هوایی ۴ (Luftflotte 4) آلمان، به فرماندهی ژنرال وُلْفَرام فُن ریشنهُفِن (Wol-Richthofen von fram)، با هزار و هشتصد (هشتصد) هواپیمای جنگی تعیین گشته بود. در روز شانزدهم ژوئیه (۱۹۴۲) نیروهای ارتش آلمان از پنجاه و دو لشکر گونه گونه پیاده (پیاده نظام خط جبهه، پیاده نظام سبک، شکارچیان کوهنورد)، نه لشکر زره پوش، پنج لشکر موتوری و لشکر واُفِن اِس اِس (Waffen SS) مشهور به «ویکینگ» تشکیل شده بود که سپس بیست و چهار لشکر رُمانی که در میان آن یک لشکر زره پوش نیز بود، ده لشکر ایتالیایی که یکی از آن ها لشکر سواره نظام موتوری بود، و ده لشکر مَجاری که یکی از آن ها لشکر زره پوش بود نیز به آن ها می پیوستند. این یورش در مجموع بیش از یک میلیون سرباز آلمانی و ششصد (ششصد) هزار سربازان متحد با پیرامون دو هزار و سیصد (سیصد) تانک را در بر می گرفت.

قطعی نبودن برنامه و اشتباهات شوروی در یورش ها

با شکست یورش های گوناگون و محدود برای آشفته کردن نیروهای آلمانی هنگام آماده شدن برای یورش «عملیات آبی»، اوضاع شوروی سخت تر شد؛ از دست دادن سربازان و ابزار جنگی زیاد، امکانات ارتش سرخ را، به ویژه در جبهه جنوب تضعیف کرد، افزوده بر آن خطر و تهدید از سوی نازیسم نیز خودنمایی می کرد و به گونه ای، نسبت به پیروزی شوروی در نبرد مسکو که روحیه نظامیان را تقویت کرده بود، اینک شرایط موجود تأثیر منفی در روان نظامیان ارتش سرخ را پدید آورد؛ افزوده بر این، برنامه ریزی استالین و فرماندهی کل ارتش درباره ارزیابی از برنامه های ارتش آلمان با نادرستی همراه بود؛ چه استالین و چه فرماندهی کل قوا، یورش شوروی، که به علت بیماری فرمانده کل قوا، مارشال بوریس میخائیلوویچ شاپوشنیکوف (Micha-Boris Šapošnikov jlovič)، ژنرال واسیلُوسکی (Va-silevskij) در بیست و ششم ژوئیه جانشین او گشته بود، بیم از آن داشتند که ارتش آلمان



«عملیات آبی»

به سرپرستی سرهنگ گوستاو-آدلف رِیبل (Ribell Adolf-Gustav)، که به تازگی به درجه سرهنگی رسیده بود، در مقابله با زره پوش های شوروی پیروز گشتند و آن ها را مجبور به عقب نشینی نامنظمی به سوی شهر وُرنژ کردند. در اینجا نیاز است اشاره کنیم که سرهنگ رِیبل پنجاه و چهار روز پس از این پیروزی در روز بیست و سوم ماه آگوست، در راه یورش به استالینگراد با آتش توپخانه ارتش سرخ کشته



کشاند. لشکر موتوری «آلمان بزرگ» به سمت غرب شهر وُژنژ رسید و در پی آن سومین و شانزدهمین لشکر موتوری نیز به آنجا رسیدند، در حالی که زره پوش های لشکر بیست و چهار به نبرد سخت و خشنی با زره پوش های ا. ج.

نیروی مسلح در جبهه جنوب بود آشکار گشت، هیتلر به گمان خود در خطر یورش به منطقه وُژنژ با امکان از دست دادن زمان و سربازان پافشاری می کرد اما ارتشبد فُن یک دقیقاً خواست تسخیر این شهر مهم را داشت.



شوروی در شهر پرداختند و موفقیت هایی را به دست آوردند؛ از این روی ارتشبد فُن بُک، هیتلر را قانع کرد تا به تسخیر شهر بپردازد و دور کردنِ چهل و هشتمین نیروی زره پوش را به تأخیر انداخت، اما در روز هفتم جولای مدافعان شوروی با تقویت نیروی خود به مبارزات ضد حمله پیاپی دست زدند و از پیشروی لشکر های موتوری آلمان به سوی رود وُژنژ، که از میانه شهر می گذشت، جلوگیری نمودند. هیتلر ناراضی از وقت تلف کردن و کم اسیر گرفتن از سربازان شوروی (پیرامون بیست و هشت هزار تن از چهارمین نیروی مسلح زره پوش و چهل و پنج هزار تن از ششمین نیروی مسلح تا آن زمان)، به گونه ای نهایی دستور دور شدن بی درنگ لشکر موتوری «آلمان بزرگ» و مهم تر از آن بخش زیادی از ششمین نیروی مسلح ژنرال پائولوس را در درازای کناره غربی رود دُن، برای ادامه پیشروی طبق برنامه عملیات «آبی دوم» بدون تأخیر بیشتر و ماندن در استان وُژنژ را صادر کرد، در حالی که هنوز برای چند هفته برخی لشکرهای موتوری مشغول نبرد در شهر بودند.

عباس دهقان

تانک و سربازان ارتش سرخ در شهر وُژنژ

در چهارم جولای، بخش پیشرو بیست و چهارمین لشکر زره پوش و لشکر موتوری «آلمان بزرگ» با یورش از رود دُن گذشتند و تا کناره شهر وُژنژ به پیش رفتند اما نیروهای شوروی دست از دفاع نکشیدند. استالین به ژنرال واسیلوسکی دستور داد تا برای ضد حمله در شمال برنامه ریزی کند و با یاری پنجمین نیروی زره پوش به این عملیات بپردازد، گذشته از این، پس از گفتگوی تلفنی سختی با ژنرال گلیگف و برخورد به بدبینی او، جبهه تازه ای در وُژنژ تشکیل داد و فرماندهی آن را به ژنرال پُرجوش و خروش، نیکلای واتوتین (Nikolaj Vatutin) سپرد و برای داشتن زمان و امکان در رهایی نیروها از جبهه جنوب، دفاع سخت و تلخی از شهر را با چهارمین نیروی مسلح از ششمین و شصتمین (شصتمین) نیروی ذخیره مسلح، چهارمین، هفدهمین و بیست و چهارمین نیروی زره پوش برنامه ریزی کرد، که سپس با هجدهمین و بیست و پنجمین نیروی زره پوش تقویت شد.

در مقابل نشانه های تقویت ارتش سرخ برای مقاومت در شهر وُژنژ، هیتلر با ترس از داغانی نیروهای زره پوش خود در یک نبرد خیابان به خیابان، در دور کردن بی درنگ چهل و هشتمین نیروی زره پوش آلمان به سوی جنوب تلاش کرد و از تسخیر مستقیم شهر منصرف گشت، اما متغیر شدن اوضاع در منطقه، او را در ششم جولای به تجدید نظر در این برنامه

شد، پس از مرگش رژیم نازیست به افتخار وی درجه سرهنگی او را به ژنرال دو ستاره ارتقاء داد. به هر روی! استالین، ژنرال واسیلوسکی را برای ضد حمله و جلوگیری از پیشروی آلمانی ها به سوی وُژنژ و مسدود کردن راه آنان به سوی مسکو، به آنجا فرستاد؛ ژنرال واسیلوسکی به سختی ژنرال گلیگف را مورد انتقاد قرار داد که چرا علی رغم برتری شمار نیروی زره پوش، نسبت به آلمانی ها، نتوانسته بود دشمن را از پیشروی بازدارد، از این روی با رسیدن پنجمین نیروی مسلح زره پوش از شمال، به فرماندهی ژنرال الکساندر ایلچ لیزیوگف (Aleksandr Lizjukov) با ششصد (ششصد) زره پوش نوین و برنامه ای تازه، به متشکل و متمرکز کردن نیروها در سمت چپ نیروی مثلث گونه یورش آلمانی ها اقدام کرد، اما این پنجمین نیروی شوروی که از گروه دوم، هفتم و یازدهم زره پوش تشکیل شده بود، نتیجه ای به بار نیاورد.

از پنجم تا نهم جولای بخش های زره پوش شوروی به گونه ای پراکنده و در زیر حملات هواپیما های نیروی هوایی Luftwaffe، ضربات سختی را از سوی لشکرهای زرهی پُرخشونت (Division -Panzer) آلمان دریافت کردند. در این پنج روز زد و خورد بخش های نهم و یازدهم زره پوش آلمان با یکپارچه شدن در بیست و چهارمین نیروی پانزر گُزپ (Korp Panzer)، به فرماندهی ژنرال ویلیالد فُن لنگرمان (Willi Langermann von bald)، ضد حمله شوروی را پس زدند و در این میان در یک حمله هوایی، ژنرال الکساندر ایلچ لیزیوگف کشته شد!! لشکر بیست و چهار زره پوش و لشکر پُرتوان موتوری «آلمان بزرگ» وابسته به چهل و هشتمین پانزرگُزپ به فرماندهی ژنرال وُژنژ کِمپف (Kempf Werner)، توانستند به راه خود در سوی وُژنژ ادامه دهند.

نبرد برای تسخیر وُژنژ

از روز سی ام ژوئیه به بعد ششمین نیروی مسلح توانمند آلمان، به فرماندهی ژنرال فُریڈریش پائولوس، که با چهارمین نیروی زره پوش، به فرماندهی ژنرال لِئوگِیر فُن شُوپنبرگ (Schweppensburg Geyr Leo) و دو لشکر زره پوش و موتوری تقویت شده بود، دست به یورش در منطقه جنوبی تر زد و با مائور گزانبری، همراه با چهارمین زره پوش مسلح ژنرال هُت، نیروی شوروی را در منطقه رود اُسکل (Oskol) تهدید می کرد، استالین یک عقب نشینی بی درنگ را به سوی منطقه رود دُن تجویز کرد و به تقویت و صف آراییی در دفاع از شهر وُژنژ پرداخت، چون آلمانی ها با نیروی زیادی به سوی این شهر تغییر مسیر داده بودند. در این زمان نخستین تضاد مهم میان هیتلر و ارتشبد فُن بُک، که فرمانده



خاطرات ترزا نوچه.... بقیه از صفحه آخر

به همه این کارها عمل کنند، به این مفهوم نبود که می‌بایستی از بین می‌رفتند و یا تشکلهای سندیکایی نسبت به این‌ها بی‌تفاوت می‌شدند. در بین رفقای که در آن زمان برای حفظ و بازسازی شوراهای اداری مبارزه می‌کردند، از جمله رفیق سوسیالیست «رودولفو موراندی» بود. با او در مورد تفاوت این شوراهای و شوراهای کارخانه در روزهای اول پس از جنگ با توجه به نظرات «گرامشی»، بحث‌های زیادی داشتیم. این مسئله برای من جالب بود، به ویژه به خاطر این که در میان پارچه‌بافان هنوز بعضی از شوراهای اداری در مجتمع‌های بزرگ باقی مانده بودند. من از نقاط ضعف و مشکلات عملی آن‌ها در دفاع از کارگران آگاه بودم، اما همواره نسبت به مسئولیت آن‌ها اعتماد داشتم.

ایتالیا ارائه دهم. در واقع آن‌چه از کتاب او آموختم خیلی مورد استفاده قرار گرفت. از او پرسیدم که آیا چاپ کتابش را تجدید نمی‌کند؟ که گفت با توجه به شرایط جدید جامعه باید در آن تغییراتی بدهد و اکنون بسیاری چیزها است که باید به آن اضافه کند.

همان‌طوری که پیش‌بینی می‌کردم، شورای اداری به فراموشی سپرده شد. تصور می‌کنم این تکرار اشتباهاتی بود که در مورد کمیته آزادی‌بخش ملی هم صورت گرفت؛ که طبعاً دو مورد کاملاً متفاوت بودند. شوراهای اداری به مثابه ابزاری برای همکاری طبقاتی دیده می‌شد که نیروهای متفقین اشغال‌کننده کشور رنج تحمل آن را بر خود هموار می‌کردند؛ در حالی که «سی. ال. ان» (N.L.C) - کمیته آزادی‌بخش ملی - از نیروی مردمی تشکیل شده بود که خیلی زود انحلال آن مطرح شد.

تشکیلات ما عمیقاً علیه چنین کاری مبارزه نکرد، با آن که خیلی از رفقا و به طور ویژه آن‌هایی که در مبارزات آزادی‌بخش فعال‌تر بودند، به هیچ وجه با چنین انحلالی موافق نبودند. در بدنه حزب در میان رفقا، نوعی مقاومت ایجاد شده بود که بعدها بحث‌های توخالی و پوچی را موجب شده بود؛ از قبیل این که مخالفتی از طرف ما، سبب خطر مواجه شدن با ضربه‌ای ناگهانی از جانب متفقین می‌شد و جنگ داخلی را شعله‌ور می‌کرد، چیزی شبیه آن‌چه در یونان اتفاق افتاد. در حقیقت «کمیته آزادی‌بخش ملی» به عنوان ارگانی سیاسی - نظامی در طول مبارزات مسلحانه، با آزاد شدن کشور می‌توانست به ارگان سیاسی اتحاد نیروهای مردمی تبدیل شود.

متأسفانه ما به موقع نفهمیدیم - به طوری که رفقای فرانسوی هم که وضع بهتری از ما داشتند، متوجه نشدند - که «کمیته آزادی‌بخش ملی» می‌توانست شکل جدیدی از دموکراسی را که در جریان مبارزات متحد خلق به وجود آمده بود نمایندگی کند و جانشین دموکراسی فرمال پارلمان بورژوایی شود یا به اصطلاح در همزیستی با آن قرار گیرد. مسلم این که در این جهت کوششی نکردیم و مسئله هم تا آن حد طرح نشد.

اگر هم می‌خواستیم، موفق نمی‌شدیم «کمیته آزادی‌بخش ملی» را برپا نگه داریم، زیرا در آن، همه احزاب به اضافه «حزب لیبرال» که آشکارا تشکیلاتی بورژوایی بود و حزب هم‌قطارش، یعنی دموکرات مسیحی هم شرکت داشتند. اما اگر با تصمیم جدی‌تر و تظاهرات بیشتر مقاومت می‌کردیم، حداقل می‌توانستیم برای مردم ایتالیا سرشت قدرت بورژوازی و دموکراسی فرمال را روشن کنیم. از آن‌جا که «کمیته آزادی‌بخش ملی» ارگانیزمی بود که نمایندگی نیروهای متحد را داشت، نشان می‌دادیم که ما اتحاد خلق را

رساله جالب «موراندی» و به‌رغم شرکت عده زیادی از رفقا در بحث و تلاش‌های بسیار ما، روشن بود که دیگر نمی‌توان شوراهایی را که هنوز موجود بود یا بایستی به وجود می‌آمد، روی پا نگه داشت. مسائل مورد بحث قرار گرفتند؛ حتی در محل حزب، چه در کمیته مرکزی و چه در فدراسیون میلان. بعضی برخوردهای پویا با اقتصاددانان کمونیست وجود داشت که به نظر من برای درک بیشتر مسائل اقتصادی در جهت منافع طبقه کارگر، لازم بود حداقل مدتی از نزدیک در مسائل مربوط به کارخانه‌ها شرکت کرد. من احساس می‌کردم تأثیری که کتاب «موراندی» به نام تاریخ صنایع بزرگ در ایتالیا روی من گذاشته بود، به طور خاصی مرا به او نزدیک کرده بود؛ همان‌گونه که بسیاری از رفقا از او چنین تأثیری را پذیرفته بودند. در طول دوران کاملاً غیرقانونی، کار او در جهت تحلیل از وضع کارگر ایتالیا به ما خیلی کمک کرد، به خصوص



زمانی که بعدها در زندان یا در اردوگاه‌های اسرا بودم و می‌بایستی درس‌هایی در مورد اوضاع

بر اثر کوشش «موراندی» یک کنفرانس سراسری در خصوص شوراهای اداری برگزار شد. به‌رغم



خود مسئله بغرنجی بود، چرا که وقتی دخالت می کردیم و از بازرسان دادخواهی می کردیم، در برابر خانواده این کودکان قرار می گرفتیم؛ به خاطر این که همین دستمزد ناچیز فرزندانمان برای زندگی آنها ضروری بود و توضیح این نکته به پدران و مادران که حق این است که کودکانشان به مدرسه بروند تا بیسوادی توسعه پیدا نکند بی فایده بود. به علاوه، کار کردن در سنین پایین به رشد جسمی و سلامتی بچه ها ضرر می زد و در عین حال حوادث در حین کار با سوءاستفاده صاحبان کارخانه می توانست خطرات بیشتری را برای آنان نسبت به بزرگ ترها در بر داشته باشد. در قبال تمام توضیحات ما، یک جواب دقیق وجود داشت: خانواده نیاز به غذا دارد، نه فردا که بچه ها بزرگ شدند، بلکه همین امروز و فورا.

(ادامه «سیندرلا روسری سرخ به سر داشت» در «رنجبر» آینده)

لیلا - مردادماه ۱۴۰۵

او تمام شدن وقت را تذکر می داد نمی شنود و وانمود می کرد ساعت خودش را که طبق ۲۰ دقیقه قانونی تنظیم کرده کنترل می کند. وقتی نوبت به من رسید، از شدت خواب نمی توانستم روی پایم بایستم؛ بحث خود را از روی نوشته خواندم و سپس بدون نوشته ادامه دادم. بیست و پنج دقیقه ای از وقت گذشته بود. منتظر زنگ رئیس بودم، اما گویی او از من خواب آلوده تر بود، چرا که می دیدم فراموش کرده حرفم را قطع کند. با ریتم کندتر به سخنم ادامه دادم، زیرا نمی دانستم چه بگویم. بالاخره رئیس بیدار شد و با عصبانیت زنگ را زد؛ شاید فهمیده بود که گذشت زمان را متوجه بوده ام، قبل از این که تصمیم بگیرم بحث را تمام کنم، او دو سه بار مرا صدا زد و من از خوشحالی به خاطر این که تقریباً از دو برابر وقتم استفاده کرده بودم، خواب از سرم رفت. ما در مجلس به خاطر دموکراسی فرمال شکست خوردیم، ولی در کشور به خاطر دموکراسی خلقی پیروزی با ما بود، چرا که برای به حرکت درآوردن توده ها با تمام ابزاری که در اختیار داشتیم فعالیت کرده بودیم. بنابراین مردم رأی دادند و قانون فریبکارانه پیروز نشد.

«سیندرلا» روسری سرخ بر سر گذاشته است

در بین کارگران پارچه بافی و دوزندگی همیشه کارگران جوان زیاد بودند. به همین خاطر مسائل مربوط به کارگران کم سن و سال و کارآموزان با توجه خاص در «فدراسیون پارچه بافی» دنبال می شد، تا این که بر طرح اولین قرارداد دسته جمعی در مورد مهم ترین خواسته های جوانان - کوتاه کردن دوران کارآموزی، برابری دستمزد مساوی در برابر کار مساوی با بزرگسالان، طولانی کردن مرخصی با پرداخت مزد برای کارآموزان و مستثنی کردن آنان از اضافه کاری، کار روزهای عید و شب کاری - تأکید کردیم. باید همان طور که در مورد طرح درخواست مادران و به تصویب رساندن قانون حمایت از آنان مبارزه کرده بودیم، در این مورد هم دست به کار می شدیم و اینان را هم مشمول قرارداد دسته جمعی کار می کردیم.

بدبختانه کار جوانان و نوجوانان بغرنج تر از مسئله حمایت مادران باردار بود؛ بیشتر به این خاطر که زنان کارگر همچون مادران برای کسب حقوق خود سریع تر متحد می شدند، در حالی که در مورد جوانان چنین نبود، چرا که هر طبقه شغلی مسئله خاص خود را داشت. مانند پارچه بافی که در این مورد باید دو مسئله بسیار مهم را مطرح می کردیم: ممنوعیت کار کودکان، و یکی کردن ضوابط قرارداد و دستمزد کارآموزان و کم سالان پسر و دختر و بهبود بخشیدن به وضع آنان.

در کارگاه های پارچه بافی و دوزندگی، حتی پسران و دختران یازده دوازده ساله ای را می دیدم که پشت ماشین نشسته اند و مشغول کارند. کارگران خردسال شمال و جنوب کشور، به ویژه در کارگاه های کوچک در چنین وضعی بودند. این

می خواهیم که مدافع اکثریت خلق باشد، نه مدافع بخش کوچکی از آن. به قول رفقای بدنه که می گفتند: «اتوبوس کمیته آزادی بخش ملی را از دست دادیم، حال باید شورای اداری را هم از دست بدهیم.» اما در حالی که این شوراهای اداری اثر ناچیزی، آن هم در ماده ۴۶ قانون اساسی جمهوری باقی گذاشتند، از «کمیته آزادی بخش ملی» فقط خاطره ای در کتاب های تاریخ و در خاطرات بازیگران جنگ باقی ماند.

حتی در سال ۱۹۵۳ مبارزه علیه قانون فریبکارانه دولت دموکرات مسیحی، مسئله دموکراسی فرمال و یا دموکراسی خلقی را کاملاً روشن نکرد. قدرت بورژوازی در شکل دموکرات مسیحی و راست بینایی، برای آن که اداره دولت را محکم تر در دست بگیرد، می خواست مانند «موسولینی» در سال ۱۹۲۴، توسط قانون به اصطلاح دموکراتیک مطمئن شود که در پارلمان از پشتیبانی اکثریت برخوردار است، در حالی که در کشور از آن اکثریت برخوردار نبود. قانون فریبکارانه به همین سبب از طرف آنان مطرح شد، که علیه آن، نیروهای چپ در پارلمان و در میدان ها به حرکت درآمدند.

این بار فوراً همگی در اجرای کارشکنی هم عقیده بودیم. از دوران قرارداد آتلانتیک راه زیادی را پیموده بودیم، حتی یاد گرفتیم چگونه آن را به عمل درآوریم. همین طور هم رقبا ما فهمیدند که چگونه بهتر از ما در عمل ضدیت کنند. شب و روز بحث ها جریان داشت. اپوزیسیون می بایستی به طور ثابت حضور داشته باشد، زیرا کافی بود یک نفر از ما از تعداد دفاعاتی که بایستی قانوناً حضور داشته باشد غیبت کند، در این صورت به ریاست جلسه امکان می داد بحث را ببندد و قانون را تصویب کند. می دانستیم که در پارلمان شکست می خوریم، اما اخبار مبارزه ما در تمام روزنامه ها و در رادیو می آمد - در سال ۱۹۵۳ هنوز تلویزیون نبود - و ما می خواستیم تحرک به وجود آوریم تا قانون فریبکارانه در انتخابات توسط رأی مردم شکست بخورد. رسانه های جمعی این اخبار را به سرا سراسر کشور اشاعه می دادند. خستگی و کم خوابی را که در طول ده یا یازده روز بدون وقفه ادامه داشت به خاطر می آورم. ما برای این که حتی بتوانیم ساندویچی بخوریم یا چند ساعتی بخوابیم، با توجه به مزیت مان در انجام سخنرانی، جای خودمان را با رفقای دیگر عوض می کردیم. اسامی به صورت الفبا مانند زمان رأی گیری نبود، بلکه هر کس زودتر نام نویسی می کرد به همان ترتیب اسمش در لیست قرار می گرفت.

هر کس از ما، همچون همیشه بحث را از روی نوشته ای که برای بیست دقیقه آماده کرده بود دنبال می کرد و همین که نوشته تمام می شد، اگر هنوز هم وقت بود بدون نوشته ادامه می داد و وانمود می کرد صدای رئیس مجلس را که به

بجز نوشته هایی که با امضای
تحریریه منتشر می گردد و بیانگر
نظرات حزب رنجبران ایران می باشد،
دیگر نوشته های مندرج در نشریه
رنجبر به امضای فردی است و
مسئولیت آن ها با نویسندگان شان
می باشد.





چشم اندازهای سیاسی در خاورمیانه

فلسطین، کردستان حوثی ها و..... به عنوان مسئله ملی و تضاد کشورهای خاورمیانه بر سر ریشه های مذهبی و از جمله مسائل حل نشده خاورمیانه هستند که با نفوذ سرمایه امپریالیستی بعد از جنگ دوم جهانی چهره بشدت ناثباتی به خاورمیانه داده است. ناثباتی فوق همه عرصه های اجتماعی این کشورها را در بر می گیرد، ناثباتی سیاسی و بحران حکومت های خاورمیانه که به گسترش اعتراضات ضد حکومتی انجامیده، که عمدتاً ناشی از نظام سرمایه داری فاسد و رانتی و پیوند سرطانی آن با سرمایه داری امپریالیستی،

رقابت قدرت های بزرگ جهانی است. در نتیجه اکثر رویدادهای سیاسی و نظامی و اقتصادی بر دو پایه رشد کشورهای خاورمیانه و یا سقوط آنها و از طرف دیگر نفوذ و تلاش قدرت های امپریالیستی و بویژه آمریکا و غرب بوده است. در تحلیل اوضاع امروز خاورمیانه مسائل مختلف در طول بیش از ۱۰۰ سال در دوران سرمایه داری شدن خاورمیانه همچون گره کوری باقی مانده است. تقسیم کشورهای بزرگ به کوچک و اختلافات مرزی، ایجاد کشورصهیونیستی اسرائیل و سیاست الحاق سرزمین های اعراب و حل نشدن مسئله

امروزه همه بر این باور هستند که خاورمیانه در حال تغییرات بزرگی است. تغییرات فوق شاید باعث تغییرات جغرافیایی خاورمیانه نشود ولی در جغرافیای سیاسی آن شاهد شروع تغییرات بزرگی هستیم که چهره سیاسی نظامی خاورمیانه و از جمله ایران را با تغییرات کلی روبرو خواهد کرد.

روشن است این تغییرات ناگهانی روی نداده است و جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران، آنرا تشدید کرده است. حزب رنجبران در تحلیل هایش همیشه این نکته را مطرح کرده است که خاورمیانه یکی از مراکز مهم و گرهگاه

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیستها

بار تغییر در تاریخ آغاز آن همراه با یک حادثه هوپیمان، که اسناد و دستور مخفی عملیات چهلمین گروه زره پوش آلمان آشکار شد، انگیزه برکناری فرمانده آن، ژنرال گئورگ شتومه (Stumme Georg)، گشت. سرانجام «عملیات آبی» در بیست و هشتم ژوئیه آغاز شد، جزئیات آن بر پایه همان برنامه ریزی نخست، با دستور شماره چهل و یک، اما با بازدید و تغییراتی از سوی ژنرال هالدر (Halder) و OKH (فرماندهی کل ارتش آلمان)، در چهار دوره گوناگون و مرتبط میان آن ها و ادامه دار، همراه

به زیان آن تمام شد، ارتش آلمان پیروزی های مهمی را در اوکراین و کریمه به دست آورد و چهارصد (صد) هزار نظامی ارتش شوروی را به اسارت گرفت که به تضعیف بیشتر آن، پس از مبارزات زمستانی که شوروی هرچند با دادن تلفات زیاد سربلند بیرون آمده بود، انجامید و زمینه ساز آن گشت تا آلمان تجدید نظری در صف بندی های نیروهایش همراه با یورش های نسبی خود با نام های عملیات «ویلهلم» (Wilhelm) و «فریدریکوس» (Fridericus) در ماه ژوئیه موفقیتی را به دست آورد که زمینه ساز برای «عملیات آبی» شد، اما پس از چند

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیستها و پارتیزان های ضد فاشیست

بخش سی و ششم

برنامه صف آرای ها و یورش دوم آلمان با نام «عملیات آبی»

در بخش پیش به یورش ها و دفاع های میان نیروی ارتش سرخ و ارتش آلمان هنگام بهار ۱۹۴۲ پرداختیم که در پیش از «عملیات آبی» با ضرباتی که شوروی متحمل شده بود، در پایان خلاف آنچه که شوروی برنامه ریزی می کرد

خاطرات ترزانوچه

ماده ۴۶ - جا بیفتد؛ درست به خاطر این که دست صاحبان کارخانه را در تصمیم گیری ها، به ویژه به نفع سرمایه داران در مؤسسات، آزاد نگذارد. شوراهای اداری نمی بایستی همکاری طبقاتی را تحقق ببخشند، بلکه می بایستی از منافع کارگران دفاع کنند، تأسیسات را نو کنند، از اخراج ها جلوگیری کنند، سیاست ریتم کاری را با شرایط جسمی و وضع روانی کارگران در نظر بگیرند و غیره. اگر هم این شوراهای اداری در وضعیتی نبودند که

کار بود مطرح می کرد. در موارد دیگر شورای اداری خود را به صورتی نشان داده بود که نه تنها در تضاد با همدردی طبقه بود، حتی در تضاد با منافع طبقات شغلی هم بود. تا این که کم کم، کارگران و سندیکاها نسبت به چنین ارگان هایی بی تفاوت شده بودند و دست کارفرماها کم کم در از بین بردن شوراهای - که وظیفه شان، کنترل مؤسسه ها به گونه ای بود که به نفع طبقه کارگر اداره گردد - باز شده بود. ما کمونیست ها می خواستیم که حق اداره مؤسسات از طرف کارگران در قانون اساسی -

«کمیته آزادی بخش ملی» و شورای اداری

ترزا ادامه می دهد: «به دنبال رنج فراوان در مبارزه به خاطر حفظ محل کار و علیه اخراج ها، مجدداً مسئله شورای اداری که در حقیقت آن را مدتی به حال خود رها کرده بودیم، مطرح شد. بعد از آزادسازی کشور، این جریان تقریباً در تمام کارخانه های مهم کشور، ولو با عملکردها و شیوه هایی متفاوت روی داده بود. ما با توجه به نخبگی سیاسی و سندیکایی، شوراهای اداری داشتیم که به صورت ارگان های طبقه درآمده بود و خود را به عنوان مسئله اصلی که همان راندمان

با نشانی های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران میباشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن ها با نویسندگان شان می باشد.



آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.net